

## در نقد "پیش نویس منشور تشکل کارگری ضد سرمایه داری"

یداله خسروشاهی، بهمن شفیق

بیست دوم آبان ماه هشتاد و شش

### مقدمه بر انتشار علنی:

نوشته ای که در دست دارید بیش از سه سال و نیم قبل به رشته تحریر در آمده و اکنون برای نخستین بار انتشار علنی می یابد. انگیزه نگارش نوشته در آن زمان انتشار متنی بود تحت عنوان "پیش نویس منشور تشکل کارگری ضد سرمایه داری" که در میان بخشی از فعالین چپ دست به دست می گشت. با دریافت این سند ما نیز لازم دانستیم به بررسی آن نشست و نظرات خود در این باره را با نویسندگان سند مزبور در میان بگذاریم. قصد ما از این اقدام باز کردن باب مباحثه ای اصولی و متین پیرامون مسائل گرهی جنبش کارگری بود و گمان ما نیز بر آن بود که تدوین کنندگان سند به انجام چنین مباحثه ای علاقمند خواهند بود. به همین دلیل نیز ما از انتشار بیرونی نوشته حاضر خودداری کردیم و نوشته را در همان حدی توزیع کردیم که به گمان ما آن منشور نیز توزیع شده بود. ما نوشته را در اختیار بخشی از فعالینی قرار دادیم که آن زمان با این مباحث ابراز سمپاتی میکردند و خود را جزئی از جنبش ضد سرمایه داری قلمداد می نمودند. علاوه بر این نوشته در اختیار مجموعه محدودی از فعالین سازمانهای چپ نیز قرار گرفت که به گمان ما آن زمان در این مباحث درگیر بودند. با ارسال نوشته به این مجموعه از فعالین، ما با اصرار هایی مبنی بر انتشار علنی سند نیز مواجه شدیم. از آنجا که اصل آن منشور مورد بحث انتشار علنی نیافته بود و دقیقاً برای پرهیز از ایجاد فضایی از بی اعتمادی ارزیابی ما بر آن بود که انتشار سند از جانب ما به هیچ وجه اصولی نخواهد بود. ما این را به تدوین کنندگان منشور واگذار کردیم که در صورت تمایل هم آن منشور و هم این سند و یا اسناد مشابه دیگر را منتشر کنند. واکنش بعدی این افراد اما نشان داد که آنها به چیزی که اصولاً هیچ علاقه ای ندارند همان مباحثه و جدل اصولی و فارغ از جار و جنجال است. آنها حتی دریافت سند را نیز به ما اطلاع ندادند تا چه رسد به واکنش پیرامون مباحث مندرج در آن. پراتیک بعدی تدوین کنندگان منشور و متحدین شان این را نیز به ما نشان داد که بر خلاف تصور اولیه ما، تدوین کنندگان منشور با هیچ تعبیری در چهارچوب دسته بندی "فعالین سوسیالیست جنبش کارگری" جا نمی گیرند و اراجیف مندرج در آن منشور به هیچ وجه ناشی از اشتباهات معرفتی نبودند. قضیه خیلی ساده در این بود که تدوین آن منشور پلاتفرم اعلام موجودیت یک جریان خرده بورژوازی منحنی و ضد کارگری بود که بعداً تحت عناوینی از قبیل "جنبش لغو کار مزدی" و "جنبش ضد سرمایه داری" معروف شد و تا به امروز منشأ دردها و مشکلاتی برای کل جنبش کارگری و برای فعالین سوسیالیست آن به طور ویژه شده است. این جریان امروز جریانی است رسوا و اگر تا به امروز هنوز هم بحث آن در میان بخش کوچکی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری و بخشهایی از چپ در جریان است، این در درجه اول نه به خاطر اهمیت و یا جدیت

خود این جریان، بلکه به خاطر سیاست مماشات جویانه کسانی بوده است که در پافشاری بر تحلیل های تخیلی خود و تقسیم دلخواهی جنبش کارگری به "گرایش چپ و گرایش راست" و قرار دادن هرگونه تلاش برای ایجاد سندیکا و اتحادیه در چهارچوب "گرایش راست" به سیاست اتحاد با جریان مزبور رو آورده و در نقش جاده صاف کن آن در جنبش کارگری وارد میدان شدند.

جریان خرده بورژوایی و منحنی "لغو کار مزدی" امروز اساسا به تبلیغات هیستریک بر علیه گردانهای متشکل جنبش کارگری و فعالین سوسیالیست متعهد آن مشغول است و از این نقطه نظر جریانی است منزوی. تخم لُق این جریان در جنبش کارگری اما هنوز ریشه کن نشده است. این جریان نقطه بر ضعفهایی از چپ سوسیالیست و رابطه آن با جنبش کارگری گذاشت و به تبلیغ مفاهیمی پرداخت که از نظر شکل با مفاهیم و دستگاه نظری بخشی از چپ خوانایی داشت. تبلیغ بی اعتمادی مطلق به حزب سوسیالیستی، ضدیت و دشمنی آشکار با اتحادیه ها و سندیکاها، اتخاذ عبارت پردازی های توخالی به جای سیاست سوسیالیستی متین و جدی، تحقیر پوشیده و آشکار مبارزات اقتصادی کارگران، تبلیغ دمکراتیسم بدوی عوامفریبانه در میان جنبش کارگری و دهها نمونه دیگر از بیگانگی با ملزومات و روندهای واقعی رشد جنبش کارگری، وجه مشترک این جریان منحنی با بخشهایی از چپ سوسیالیست را تشکیل می داد و همین وجوه مشترک نیز باعث گردید که تا به امروز نیز این جریان مثل کنه ای بر پیکر فعالین سوسیالیست جنبش کارگری چسبیده است. بسیاری از ادراکات ضد کارگری این جریان در قالب عبارت پردازی های شبه مارکسیستی هنوز هم در میان بخشی از سوسیالیستها رایج است. کافی است به مهم ترین مورد آن اشاره کرد که کاربرد همان مفهوم خرده بورژوایی مبارزه "ضد سرمایه داری" به عنوان حقیقت مطلق در ارزیابی همه و هرگونه حرکت کارگران است. "مبارزه ضد سرمایه داری" چیزی نیست جز بیان موقعیت خرده بورژوای سرخورده از اصلاح سرمایه داری و گریزان از سوسیالیسم. در این مفهوم التقاطی همه پلاتفرم طبقاتی خرده بورژوای رادیکال متبلور شده است. این صدای اعتراض خرده بورژوا به اقتدار سرمایه و در عین حال اعلام برائت وی از سوسیالیسم است. اعلام نبرد پر طمطراق خرده بورژوای رادیکال با سرمایه در عین حال اعلام عمق کینه وی نسبت به قدرت سیاسی و اجتماعی کارگر است. هر چه این جنجال "ضد سرمایه داری" پر هیاهوتر، به همان نسبت کینه خرده بورژوا به سندیکا و اتحادیه به عنوان تبلور اتحاد طبقاتی کارگران در مبارزه روزمره و به حزب به عنوان تبلور اراده سیاسی طبقه کارگر سوسیالیست عمیق تر. "تشکل ضد سرمایه"، "تشکل سرمایه ستیز" و معجونهای مشابه چیزی نیست جز تلاش خرده بورژوا برای جلوگیری از اتحاد طبقاتی کارگران، چه در مبارزه اقتصادی و چه در مبارزه سیاسی. و دقیقا همین مفاهیم هنوز در میان چپ سوسیالیست رایجند. گو این که نزد چپ سوسیالیست این مفاهیم دیگر نه بیان "تشکل سرمایه ستیز" بلکه به عنوان معیار و محکی برای ارزیابی از تشکلهای توده ای کارگران به کار گرفته می شوند. نتیجه چندان متفاوت نیست. به زعم ما همین دیدگاه انحرافی یکی از موانع نظری فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در سالهای اخیر در رابطه با تشکلهای توده ای کارگران را تشکیل میداده است. انتشار نوشته حاضر در عین حال تلاشی است برای تصحیح چنین نظراتی در جنبش کارگری.

متن نوشته بدون هیچ تغییری در مضمون انتشار می یابد. در مواردی می شد بحث را در پرتو تحولات سیاسی سه سال اخیر دقیق تر مطرح کرد. به طور مثال در زمان نگارش نوشته حاضر عمق ضدیت جریان لغو کار مزدی با

ت حزب سوسیالیستی کارگران آشکار نبود و این در بحث مربوط به حزب خود را نشان می دهد. با این حال ما از دست بردن به مضمون سندی خودداری کردیم. علاوه بر آن خود منشور مورد بحث نیز هیچگاه انتشار علنی نیافت. احکام مندرج در آن اما به اندازه کافی گویای نظرات فعالین جنبش مزبور هستند. امروز و پس از گذشت قریب به چهار سال از انتشار منشور مورد بحث، ما دیگر التزامی به عدم طرح علنی این مباحث نمی بینیم. آنچه مدافعان این نظرات در سه سال اخیر طرح کرده اند بسیار فراتر از بحثهای آن منشور نیز بوده است. با این حال آن منشور این حسن را داشت که تصویر کاملتری از مباحثات و دیدگاههای این جریان ارائه می کرد تا مقالات جداگانه ای که بعدها از جانب فعالین این جریان منتشر شده اند. امیدواریم که انتشار نوشته حاضر بتواند به عنوان ادای سهمی در پالایش جنبش سوسیالیستی کارگران از شائبه ها و توهمات و خرافات خرده بورژوازی مؤثر واقع شود.

یداله خسروشاهی، بهمن شفیق

۱۳ نوامبر ۲۰۰۷ - ۲۲ آبان ۱۳۸۶

اخیرا متنی تحت عنوان "پیش نویس منشور تشکل کارگری ضد سرمایه داری" به دست ما رسیده است که از قرار در محافلی در داخل ایران به عنوان سند مبنایی برای ایجاد یک تشکل کارگری مورد بحث قرار دارد. از آنجایی که بحث ایجاد تشکل توده ای کارگران در شرایط کنونی از اهمیتی تعیین کننده برای جنبش کارگری ایران برخوردار است و جهتگیری ها و حرکاتی که در این زمینه صورت می گیرند چه بسا نتایجی دراز مدت برای طبقه کارگر ایران داشته باشند، ما خود را ملزم دانستیم نظر خود را در رابطه با این متن و سپس پیشنهاد اثباتی خود برای ایجاد تشکل مناسب طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی را طرح کنیم.

از نظر ما متن پیش نویس به هیچ وجه سند مناسبی برای ایجاد یک تشکل راه گشای کارگران ایران نیست. ما در این نوشته نخست به بررسی مباحث مندرج در این سند می پردازیم. برای سهولت امر و رعایت اختصار بحث را همانگونه پیش می بریم که در پیش نویس آمده است و سپس حکم کلی خود نسبت به پیش نویس را طرح می کنیم. هدف نوشته حاضر دامن زدن به مباحثات پیرامون راه های برون رفت جنبش کارگری از وضعیت کنونی و بویژه وظایف کارگران سوسیالیست در این رابطه است. آنچه در زیر می آید در عین نقد "پیش نویس.." محصول مباحثاتی نیز هست که از مدتی قبل بین نویسندگان نوشته حاضر در جریان بوده است.

یداله خسروشاهی، بهمن شفیق

مارس ۲۰۰۴، فروردین ۱۳۸۳

## قسمت اول: کلیات

۱

پیش نویس با این عبارت شروع می شود که " علت اصلی تمام ستم کشی ها و سیه روزی های طبقه کارگر نظام سرمایه داری است". این حکم در نگاه اول رادیکال به نظر می رسد. از نظر واقعی اما حکمی نادرست است. نظام سرمایه داری در همه جا علت اصلی تمام ستم کشی ها و سیه روزی های طبقه کارگر نیست. این حکم تنها در مواردی درست است که در جامعه ای مناسبات پیشا سرمایه داری به کلی ناپدید شده و اثری از آنها در میان نباشد. حتی در پیشرفته ترین جوامع غربی هم ستمهای کهن تر از سرمایه داری در دل این نظام به بقای خود ادامه داده و به نوبه خود در سیه روزی طبقه کارگر موثر واقع می شوند. کافی است به طور مثال به مناسبات پدر سالارانه و مردسالارانه اشاره شود که قدمتی به مراتب بیشتر از سرمایه داری دارند. سرمایه داری البته هر جا که نیاز باشد این بقایای نظامهای کهن را در نظام سلطه خود ادغام نموده و از آنها در مبارزه علیه کارگران استفاده می کند. اما اینها با نظام سرمایه داری به وجود نیامده اند و ذاتی نظام سرمایه داری نیستند. طرح موضوع به شکلی که در منشور آمده است دو ایراد اساسی دارد. نخست این احتمال وجود دارد که مبارزه علیه این بقایای نظامهای کهنه تر طبقاتی نادیده گرفته شود و دوم این که حتی در صورت پرداختن به این بقایا این مبارزه به عنوان مبارزه ای خصولتا ضد سرمایه داری قلمداد شود. در ادامه خواهیم دید که پیش نویس به حالت دوم تمایل دارد و مبارزه برای مواردی را که ذاتا ضد سرمایه داری نیستند مبارزه ای علیه این نظام تلقی می کند.

ایران امروز که با مشکلاتی چون مساله حجاب و عدم برابری حقوقی و سیاسی زنان، وجود خرافات و برتری طلبی رهبری دینی در همه زمینه های اجتماعی و زندگی شخصی آحاد جامعه و بسیاری دیگر از اینگونه مسائل روبروست نمونه بارزی است هم از وجود این بقایای کهن و هم از استفاده سرمایه داری از آنها بر علیه کارگران. مبارزه با همه این جوانب همه روزه و در سطوح متفاوت در جریان است و بخشهای وسیعی از جامعه در این مبارزه درگیرند. هدف بسیاری از این نیروها نیز نه مبارزه با سرمایه داری، بلکه پالایش آن از این بقایای کهن است. دیدگاه پیش نویس می تواند به این نتیجه منجر شود که این مبارزه، مبارزه ای با نظام سرمایه داری تلقی شود و بسیاری از نیروهای اجتماعی که اساسا تمایلی هم به مبارزه با سرمایه داری ندارند به نادرست به عنوان نیروهایی ضد سرمایه داری به حساب آیند. ایجاد توهم در میان کارگران کمترین زیان این تلقی است.

۲

"کار مزدی در عین آن که سرمایه ی متغیر سرمایه دار است، ...." نخست این که کار مزدی سرمایه متغیر سرمایه دار نیست. سرمایه متغیر آن بخشی از سرمایه است که به عنوان دستمزد و در قبال خرید نیروی کار کارگر به وی پرداخت می شود. سرمایه متغیر معادل پولی وجه دستمزد است. کار مزدی شکل معین و تاریخی ای از کار است که همراه با پیدایش سرمایه و به عنوان قطب مقابل آن شکل گرفته است. در نظر گرفتن کار مزدی به عنوان بخشی از سرمایه این را پرده پوشی می کند که کار مزدی قطب مقابل کل سرمایه است. سرمایه متغیر در مقابل آن مبلغی است که به خرید نیروی کار اختصاص می یابد. با این عمل کار مزدی متحقق می شود. خود کار مزدی از دو بخش تشکیل شده است. بخش پرداخت شده و بخش پرداخت نشده و بخش پرداخت نشده آن همان است که ارزش اضافه را تشکیل

می دهد. توضیح نادرست پیش نویس و قلمداد کردن خود کار مزدی به عنوان سرمایه متغیر نمی تواند ستیز کار مزدی با سرمایه را توضیح دهد چرا که قلمداد کردن کار مزدی به عنوان سرمایه متغیر دو بخش ضروری و اضافه کار کارگر را به دو بخش نامرتبب به یکدیگر تبدیل می کند. با این تلقی کار مزدی صرفا به سرمایه متغیر تبدیل می شود و در مابقی سرمایه جریان نمی یابد. در حالی که در واقعیت تولید سرمایه داری کارمزدی در تمام روند تولید جاری است و نه تنها در سرمایه متغیر بلکه بیش از آن در ارزش افزوده متحقق می شود. این قسمت دوم همانی است که از طرف سرمایه دار به کارگر پرداخت نمی شود. فرمولبندی پیش نویس شکافی را که در جریان خرید نیروی کار در مبادله بین ارزشهای برابر به وجود می آید پوشیده نگه می دارد. این شکافی است بین ارزش مبادله و ارزش استفاده. کارگر در مبادله با سرمایه دار نیروی کار خود را در ازاء ارزش آن (با فرض پرداخت ارزش واقعی نیروی کار) به سرمایه دار می فروشد، در حالی که سرمایه دار با خرید این نیروی کار آن را در مدت یک روز کاری به کار می گیرد و یا مصرف می کند. دقیقا در همین نقطه شکاف بین ارزش مبادله و ارزش استفاده آشکار می شود. ارزش استفاده نیروی کار، یا کار مشخص کارگر در یک روز کاری، ارزشی بیش از آن تولید می کند که

سرمایه دار به خرید نیروی کار اختصاص داده است. تبیین درست این رابطه آن است که گفته شود سرمایه متغیر وجه ارزشی معادل دستمزد کارگر است در حالی که نیروی کار در مدت زمانی بیش از زمان مورد نیاز برای تولید ارزش معادل خود به کار گرفته می شود. این منشاء تضاد بین کار و سرمایه است و با چنین فرمولبندی ای تضاد بین کار مزدی و سرمایه خود به خود طرح شده است.

پیش نویس جمله را چنین ادامه می دهد: "[کار مزدی] .. با سرمایه در ستیز است و در جهت نابودی آن عمل می کند." این نیز تعبیر درستی نیست. تضاد بین کار مزدی و سرمایه به خودی خود به معنای ستیز بین این دو نیست. سرمایه داری در شرایط تاریخی معینی شکل می گیرد و قوام می یابد که مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی به درجه ای تکامل یافته است که مبادله آزاد بین کارگر و سرمایه دار جای تمام اشکال کهن بهره کشی و استثمار را گرفته باشد. این آزادی در مبادله در نظر شرکت کنندگان در این عمل اجتماعی به عنوان نظم طبیعی امور جلوه گر می شود و دارای قدرت خدشه ناپذیری است که همه عادات و سنتهای رایج در باور ها و اعتقادات مردم از آن برخوردارند. تنها در جریان تعرض مداوم سرمایه برای راندن دستمزد به زیر ارزش واقعی نیروی کار است که مقاومت کارگران شکل می گیرد. تضاد نهفته بین کار و سرمایه تازه در جریان چنین روندی است که به ستیز بین کارگر و سرمایه دار تبدیل می شود. ستیز بین کار و سرمایه بی واسطه و به عنوان ستیزی خارج از مناسبات بین کارگر و سرمایه دار یا بر فراز این مناسبات صورت نمی گیرد، این ستیز بین کارگر و سرمایه دار به عنوان حاملین انسانی این دو قطب متضاد واقع می شود. تضاد بین کار مزدی و سرمایه مبنای پیدایش ستیز بین کارگر و سرمایه دار است اما روند این ستیز را توضیح نمی دهد. هم کارگر و هم سرمایه دار انسانهایی هستند با مشخصات معین، فرهنگ و مناسباتی تاریخی و سنتهایی متفاوت. این که ستیز بین کارگر و سرمایه به کجا ختم می شود به تمامی این عوامل تاریخی-مشخص بستگی دارد. در بیان کلی ستیز بین کارگر و سرمایه دار از قوانینی تبعیت می کند که در هر جامعه مشخص رابطه این دو طبقه را تنظیم می کنند.

پیش نویس با همین درک و با یکی گرفتن تضاد بین کار و سرمایه و ستیز بین آن دو است که رابطه بین کار مزدی و

سرمایه را صرفاً مبتنی بر ستیز می‌داند و اجماع یا توافق روزمره بین کارگر و سرمایه‌دار در مبادله متقابل را نادیده می‌گیرد و بر همین اساس به نادرست عنوان می‌کند که کار مزدی در جهت نابودی سرمایه عمل می‌کند. کار مزدی اما نه تنها در جهت نابودی سرمایه عمل نمی‌کند، بلکه در جهت تحکیم سلطه آن عمل می‌کند. علیرغم وجود تضاد بین کار و سرمایه در مناسبات روزمره و مادام که سرمایه‌داری مسلط است، این اجماع و توافق است که رابطه روزمره بین کار و سرمایه را شکل می‌دهد. هر مبارزه‌ای بین کارگر و سرمایه‌دار با توافقی معین ختم می‌شود که سر آغاز روند به کار گرفتن نیروی کار در تولید است. در پایان این روند سرمایه‌دار هم بیشتر رشد کرده است و با قدرت بیشتری در مقابل کارگر جلوه‌گر می‌شود. علت اصلی رشد سرمایه‌دار هم وجود کار مزدی است. به همین دلیل در مناسبات سرمایه‌داری قدرت تولیدی انسان به عنوان قدرت تولیدی سرمایه‌دار جلوه‌گر می‌شود و هر چه این قدرت افزایش یابد به همان نسبت سرمایه‌نیرومندتر می‌شود. نتیجه مستقیم گسترش کار مزدی تحکیم بیشتر مناسبات سرمایه‌داری است و نه نابودی آن.

صرفنظر از خطای پیش‌نویس در توضیح رابطه بین کار مزدی و سرمایه‌بر مبنای ستیز بین این دو و حذف عامل انسانی یعنی کارگر و سرمایه‌دار در تبیین این ستیز، نتیجه‌گیری پیش‌نویس مبنی بر این که این ستیز "در جهت نابودی آن [یعنی سرمایه] عمل می‌کند" بیان یک اشتباه دیگر نیز هست. این فرمولبندی نابودی سرمایه را نتیجه اجتناب‌ناپذیر و جبری ستیز بین کار مزدی و سرمایه تلقی می‌کند. بر مبنای این نگرش سرمایه‌داری جبراً و به حکم تضاد نهفته بین کار و سرمایه محکوم به نابودی است. در جهان واقعی اما نابودی یک نظام و جایگزینی آن با نظامی تازه در گرو فعالیت انسانی است. در مورد مشخص سرمایه‌داری، نابودی آن تنها هنگامی قابل تصور است که بنیانهای ایدئولوژیک نظام یعنی همان باور همگانی به طبیعی بودن امور متزلزل شده باشد و کارگر به این درک رسیده باشد که نظام مبتنی بر مبادله آزاد بین کار و سرمایه نظامی است تاریخی و قابل عبور. مادام که کارگران و یا لاقلاً بخش عمده آنان به این نتیجه نرسیده باشند، صحبتی از نابودی سرمایه‌داری نمی‌تواند در میان باشد و ستیز بین کارگر و سرمایه‌دار در حد ستیزی برای ایجاد تغییراتی کمی در مبادله بین کار و سرمایه محدود خواهد ماند. کارگر تلاش خواهد نمود که نیروی کار خود را با شرایطی بهتر به فروش برساند و سرمایه‌دار نیز در مقابل برای تحمیل شرایطی نامساعدتر به کارگر مبارزه خواهد کرد. این مبارزه‌ای است در چهارچوب نظام و نه معطوف به نابودی آن. نابودی نظام در گرو عمل سوسیالیستی کارگران است، در گرو آن است که در دل کارگران جنبشی سوسیالیستی قوام یافته و توده کارگر را به ضرورت‌گذار از سرمایه‌داری متقاعد نماید. پیش‌نویس با خود بخودی کردن این روند عملاً نقش جنبش سوسیالیستی کارگران را نادیده می‌گیرد و به این اعتبار حتی فلسفه وجودی خود را نیز زیر سوال می‌برد. خود پیش‌نویس نیز در عین این که بر این اساس تهیه شده است که مبارزه کارگران را از خودبخودی خارج کند، خود به نوعی با قائل شدن اتوماتیسم در مبارزه کارگران در جهت نابودی سرمایه‌داری به نقض فلسفه وجودی خود می‌پردازد. پیش‌نویس متوجه نیست که وضعیتی که توصیف می‌کند مبنی بر این که کارگر گورکن سرمایه‌داری است "حتی اگر خود به این امر آگاه نشده باشد" یک تناقض است. کارگر تنها با آگاهی تاریخی بر امکان و ضرورت‌گذار از سرمایه‌داری است که می‌تواند به عنوان طبقه برای خود عمل کند و گورکن سرمایه‌داری شود. سرمایه‌گورکن خود را به وجود می‌آورد، اما شرط این که این گورکن واقعاً گور سرمایه‌داری

را بکند آگاهی تاریخی او به این نقش خود است.

### ۳

پیش نویس در ادامه به نقطه عزیمت مبارزه خود انگیزه طبقه کارگر با سرمایه داری می پردازد و آن را در "مطالبه ی خواسته های اقتصادی نظیر افزایش دستمزد و کاهش ساعت کار و ..." غیره می داند. پیش نویس اما عنوان نمی کند که این مطالبات در چهارچوب همین نظام موجود و برای تامین شرایط مساعدتر فروش نیروی کار مطرحند. علت آن را پایین تر خواهیم دید. در اینجا فقط کافی است به نتیجه گیری بلاواسطه پیش نویس بپردازیم که معتقد است این مبارزه "بی شک توان مادی و معنوی کارگران را برای مبارزه با سرمایه داری افزایش می دهد." این حکمی است نسبتاً درست اما ناقص. نسبتاً درست برای این که در مواردی موفقیت های حاصله از این مبارزه عملاً به کاهش تمایل و در نتیجه توان معنوی کارگران برای مبارزه با سرمایه داری منجر شده است و علاوه بر این فقط یک جنبه از نتایج مبارزه برای خواسته های اقتصادی است. جنبه فوری آن بهبود وضع زندگی کارگران است که الزاماً به مبارزه با سرمایه داری مربوط نمی شود. طرح موضوع به این شکل از جانب تدوین کنندگان پیش نویس تنها برای اجتناب از اعتراف به این واقعیت است که این مبارزه ای است در چهارچوب نظام سرمایه داری. دلیل این اجتناب در بند چهارم روشن می شود. به آن بپردازیم.

### ۴

پیش نویس می گوید "با آن که ستیز خود انگیزه یا ناخود آگاهانه طبقه کارگر با سرمایه داری بدین معنی است که مبارزه ی توده های کارگر هنوز به سطحی نرسیده است که آنان نظام سیاسی-اقتصادی مورد نظر خود را در مقابل نظام سرمایه داری قرار دهند، اما این ستیز که از مبنایی عینی و مادی برخوردار است از چارچوب سرمایه داری فراتر می رود و در سطح خواسته های صرفاً اقتصادی و اصلاح سرمایه داری باقی نمی ماند." در اینجا نیز همان خود بخودی ای در نگرش پیش نویس حاکم است که بالاتر دیدیم. نخست این که پیش نویس به اختلاط دو مفهوم دست می زند. از یک سو ستیز خود انگیزه را طرح می کند و از سوی دیگر آن را مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری قلمداد می کند. این اختلاط دو سطح کاملاً متفاوت از مبارزه است. ستیز خود انگیزه یا به عبارت معروف تر مبارزه خود بخودی، بین کارگران با سرمایه داران در جریان است و نه بین طبقه کارگر و سرمایه داری. این مبارزه ای است در کارگاه های مختلف، پراکنده و ناهمزمان. مضمون این مبارزه نیز چیزی جز تعیین شرایط فروش نیروی کار، اعم از حد دستمزد و ساعت کار و شرایط محیط کار و غیره، نیست. در مقابل آنجا که صحبت از مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری به میان می آید این دیگر مبارزه ای خود انگیزه نیست و نمی تواند باشد. مبارزه طبقه بر علیه طبقه، یا آن طور که پیش نویس می گوید، بر علیه نظام، مبارزه ای است آگاهانه که درجه معینی از تکامل مبارزات کارگران پیش فرض آن است پیش نویس با یکی گرفتن این دو کار خود را راحت کرده است. از طرفی اذعان به این نموده است که تنها زمانی صحبت از فراتر رفتن از نظام می تواند طرح باشد که طبقه در مقابل سرمایه داری قرار گرفته باشد و از طرف دیگر ملزومات تبدیل مبارزه خودبخودی به مبارزه آگاهانه را نادیده انگاشته است. برای تبدیل این مبارزه به مبارزه ای برای فراتر رفتن از نظام پیش نویس اشاره به مبنای عینی و مادی تضاد بین کار و سرمایه را کافی می داند. قائل شدن مبنایی عینی برای یک ستیز به هیچ وجه به معنای فراهم بودن

مبنای فراتر رفتن از آن ستیز نیست. در تحلیل عمومی می توان گفت که هر ستیز اجتماعی ای از یک مبنای عینی و یا مادی برخوردار است. این چه شامل ستیز بین بخشهای مختلف سرمایه داران می شود و چه شامل ستیز بین سرمایه و نیروهای باز مانده از نظامهای کهن تر و چه حتی شامل ستیز بین بخشهای مختلف خود طبقه کارگر. حتی تا جایی که به طبقات اصلی یک نظام تولیدی بر می گردد، وجود یک مبنای مادی برای ستیز بین این طبقات در نظامهای تولیدی متفاوت الزاما به معنای فراهم بودن شرایط گذار به نظامهای عالی تر نبوده و نیست. به طور مثال ستیز بین دهقانان و مالکان زمین در نظام فئودالی در خود فاقد امکان گذار به نظام سرمایه داری بود. تنها با شکل گیری طبقه متوسط جدید شهر نشین، یا بورژوازی، بود که امکان گذار از فئودالیته به سرمایه داری فراهم آمد. در نظام سرمایه داری طبقه کارگر قادر به فراتر رفتن از این نظام و برقراری نظامی سوسیالیستی است نه به این دلیل که تضاد بین کار و سرمایه مبنایی مادی دارد، بلکه به این دلیل که با نظام سرمایه داری جدایی تولید کنندگان از وسایل تولید، تضاد بین مضمون اجتماعی تولید و شکل فردی مالکیت به فرجام نهایی خود رسیده است و وابستگی مستقیم انسان تولید کننده به انسان مالک وسایل تولید جای خود را به وابستگی اقتصادی غیر مستقیمی داده است که بر مبنای آزادی حقوقی و برابری صوری همه انسانها قرار گرفته است. تضاد بین فرد و جامعه به عالی ترین شکل خود رسیده است و امکان به وجود آمدن نظام جدیدی متکی بر استثمار طبقاتی دیگر متصور نیست. این مبنای جامعه ای با نظام عالی تر است، صرف وجود مبنای عینی برای یک تضاد به هیچ وجه گویای امکان گذار از یک نظام به نظامی عالی تر نیست. حکم پیش نویس در این زمینه نادرست است و از همان خودبخودی ای تبعیت می کند که در بقیه سند هم وجود دارد.

به طور مشخص امکان گذار از جامعه سرمایه داری تنها در صورتی فراهم می آید که طبقه کارگر در جریان مبارزه طبقاتی قالب مسلط بر جامعه سرمایه داری را که در آن افراد منفرد در جریان تولید و مصرف اجتماعی به واسطه کالا در مقابل یکدیگر قرار می گیرند مورد انتقاد قرار داده و به موقعیت خود به عنوان یک طبقه اجتماعی آگاه شده و پوسته سرمایه داری متکی بر فردیت مناسبات را در هم شکافته و جامعه سالاری را جایگزین آن نماید. روشن است که در این روند در گام اول مقاومت متشکل سرمایه و دولت آن است که باید در هم شکسته شود. این همه یعنی گذار از وضعیتی موجود به وضعیتی با کیفیت متفاوت و این نیز تنها با استناد به مادیت تضاد بین کار و سرمایه امکان پذیر نیست. همچنان که تاریخ سرمایه داری نشان داده است، جامعه سرمایه داری همواره از این امکان برخوردار بوده و هست که تضاد در اصل آشتی ناپذیر کار و سرمایه را در چهارچوب نظم موجود مهار نموده و تداوم خود را میسر کند.

از این گذشته پیش نویس در توضیح فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری نیز حاوی خطاست و ضمن استناد به مبنای عینی و مادی عنوان می کند که ستیز خود انگیزه طبقه کارگر با سرمایه داری "از چهارچوب سرمایه داری فراتر می رود و در سطح خواستههای صرفا اقتصادی و اصلاح سرمایه داری باقی نمی ماند." از این عبارت چنین بر می آید که پیش نویس اصلاح سرمایه داری را با خواستههای اقتصادی تداعی می کند و فرا تر رفتن از چهارچوب سرمایه داری را معادل گذار از خواستههای اقتصادی به خواستههای سیاسی یا گذار از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی در نظر می گیرد. این نگرش نادرست است چرا که گذار از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی به هیچ وجه



الزاما به معنای فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری نیست. مبارزه سیاسی می تواند به خوبی در چارچوب نظام قرار گیرد و در اکثریت قریب به اتفاق موارد نیز چنین است. تنها در شرایطی ویژه و با فراهم آمدن ملزوماتی معین است که امکان دست زدن به مبارزه سیاسی برای فراتر رفتن از نظام فراهم می آید. تا آن زمان مبارزات سیاسی بخش انقلابی طبقه کارگر اساسا در جهت تدارک فراهم آمدن چنین موقعیتی به پیش برده می شوند، اما خود این مبارزات هنوز در چارچوب نظام موجود جریان دارند. به عنوان نمونه مبارزه برای آزادیهای سیاسی و آزادی تشکل. در ادامه خواهیم دید که این دید چگونه پیش نویس را به آنجا می رساند که مبارزه سیاسی برای اصلاحات را با مبارزه در جهت فراتر رفتن از نظام اشتباه می کند.

## ۵

"وجود مبنایی عینی و مادی در میان توده ی کارگران برای مبارزه با سرمایه داری به معنی امکان ایجاد تشکل کارگری سرمایه ستیز است." ما هنوز با مفهوم تشکل کارگری سرمایه ستیز در پیش نویس آشنا نشده ایم و تعریف آن بعد از این عبارت می آید. با این همه همین حکم هنوز هیچ چیزی را بیان نمی کند. مبنای عینی و مادی مورد نظر نویسندگان پیش نویس به همان خوبی می تواند در جهت ایجاد تشکل کارگری طرفدار آشتی با سرمایه نیز به کار گرفته شود. مساله اساسی این است که چه کسانی و چگونه آن تضاد را تبیین می کنند و راه حل موضوع را چگونه می بینند. می توان با استناد به همان تضاد خواستار رفع نظام و حل تضاد با از بین بردن مناسبات موجود شد و به همان خوبی نیز می توان باز هم با استناد به همان تضاد آن را تضادی طبیعی قلمداد کرد و خواستار ایجاد مکانیسم هایی برای کاهش حدت آن گردید. در جهان واقعی اتفاقا این راه حل دوم فعلا به شدت دست بالا را دارد. مبارزه بین طرفداران این دو گرایش است که تعیین می کند کدام یک از آن دو در نهایت در تعیین مضمون تشکل کارگری موفق می شوند. وجود عینی و مادی تضاد بین کار و سرمایه به داد هیچ کدام نمی رسد. خود پیش نویس نیز بلافاصله در ادامه جمله به نقد اتحادیه های کارگری موجود به عنوان تشکل سرمایه نا ستیز می پردازد. اشتباه نویسندگان پیش نویس این است که آنها نه به اثبات ضرورت فراتر رفتن از سرمایه داری، بلکه به امکان آن می پردازند. این امکان را نیز آنها از وجود عینی تضاد بین کار و سرمایه نتیجه می گیرند.

تاکید پیش نویس بر تشکل ضد سرمایه داری کارگران بلافاصله به مرزبندی آن با اتحادیه های موجود ادامه می یابد. ما پایین تر به ارزیابی پیش نویس از اتحادیه ها می پردازیم. تا اینجا روشن است که نویسندگان پیش نویس تشکلی در مقابل اتحادیه ها را مد نظر دارند. تشکلی که بتواند در مبارزه روزمره کارگران حضور داشته باشد و در عین حال برچیدن کل نظام سرمایه داری هدف آن باشد. حقیقتا نیز همین روند عمومی رشد جنبش سوسیالیستی کارگران است. اما بین این روند عمومی با روندی که در جهان واقعی پیش رفته است شکافی تاریخی به وجود آمده است. شکافی که پیش نویس آن را ندیده می گیرد. بهترین حالتی که برای تحقق این روند قابل تصور بود در انگلستان قرن ۱۹ پیش آمد که در آن از یک سو جنبش چارتیستی و از سوی دیگر جنبش اتحادیه ای نیرومند کارگران حقیقتا امید فرا رویدن این مبارزات به انقلابی سوسیالیستی را به وجود آورده بود. این محصول شرایط ویژه انگلستان و نوع مناسباتی بود که بین طبقات سرمایه دار و کارگر از یک سو حاکم بود و از سوی دیگر ریشه در ساختار عمدتا غیر سرکوبگر دولت داشت. این به همان دولتی نزدیک بود که در مانیفست از آن به عنوان "کمیتة مشترک بورژوازی" نام برده شده بود.

با پیشرفت مبارزه طبقاتی و پیدایش اشکال جدیدی از دولت -اساسا در کشورهای دیگر اروپا- که در عین حال نمایانگر اشکال جدیدی از مناسبات بین کارگر و سرمایه دار نیز بودند و با تفوق ارتجاع بعد از شکست انقلابات ۵۲- ۱۸۴۸ و ترس و عقب نشینی جنبش کارگری در انگلستان این شانس تاریخی برای همیشه از بین رفت. بعدها نیز با رشد سرمایه داری انحصاری و پیدایش اشرافیت کارگری ناشی از شرکت در مازاد سود بورژوازی بومی مناسبات بین کارگر و سرمایه دار و بین بخشهای مختلف کارگران باز هم پیچیده تر شد تا جایی که در انگلستان کارگران متخصص متشکل در اتحادیه های صنعتی به عنوان عاملی در مقابل کارگران ساده بخشهای دیگر سرمایه داری ظاهر شدند. آن روند یگانه ای که پیش بینی می شد در مبارزه کارگران واقع می شود و این مبارزات از حد مبارزات روزمره تا فراتر رفتن از نظام سرمایه داری ارتقا خواهند یافت، برای همیشه کنار زده شد. جنبش کارگری نیز ناچار شد به تفکیکی که در جهان واقعی بین عرصه سیاست و اقتصاد به وجود آمده بود گردن نهد. پیدایش احزاب کارگری جدا از تشکلهای توده ای، اتحادیه ها و تعاونی ها و غیره، محصول چنین روندی بود. این روشن شده بود که اتحادیه ها به تنهایی قادر نیستند هم به عنوان تشکل توده ای و در برگیرنده کارگران با گرایشات مختلف هم مبارزه روزمره را جلو برند و هم مبارزه برای فراتر رفتن از نظام را سازمان دهند. گذار از مبارزه روزمره به مبارزه سیاسی برای محو نظام سرمایه داری دیگر گذاری ساده از اقتصاد به سیاست نبود. خود سیاست دیگر ادامه ساده مناسبات اقتصادی، مثل دوران سرمایه داری منچستر در نیمه اول قرن نوزدهم در انگلستان، نبود. بر عکس. دولت بورژوازی کارکردی به مراتب پیچیده تر به خود گرفته بود. این دیگر آن "کمیتة مشترک بورژوازی" نبود.

پاسخ جنبش سوسیالیستی کارگران به این وضعیت جدید پذیرش وجود احزاب و اتحادیه ها در کنار یکدیگر و برای انجام وظایفی متفاوت بود. این وظیفه سیاست سوسیالیستی ناظر بر کل جنبش کارگری بود که می بایست آن شکاف را به حداقل ممکن برساند و زمینه را برای رفع آن فراهم کند. این پاسخی بود به یک تحول عینی. نمی شد با نادیده گرفتن این شکاف به طور دلخواهی تشکلی ایجاد نمود که هم کار اتحادیه را انجام دهد و کار حزب را. جنبش سوسیالیستی کارگران در پاسخ به این معضل در نیمه دوم قرن نوزده و آغاز قرن بیستم به طور موفقیت آمیزی توانست هم به ایجاد اتحادیه های نیرومند دست زند و هم احزابی انقلابی و پر نفوذ ایجاد کند. این که چرا جنبش سوسیالیستی کارگران در ادامه همین سیاست در قرن بیستم با ناکامی مواجه شد بحثی است که باید در فرصتی دیگر بدان پرداخت. تا جایی که به بحث حاضر بر می گردد تاکید بر این امر ضروری است که اولاً جنبش سوسیالیستی کارگران در مقطع معینی دیگر آن جنبش مداخله گر در هر دو عرصه نبود و اساساً به جنبشی سیاسی در قالب احزاب تقلیل یافته بود. جنبش اتحادیه ای کارگران اساساً از حیطة نفوذ جنبش سوسیالیستی کارگران و احزاب آن خارج شده بود. و دوماً از آن زمان تاکنون در آن صف بندی و شکاف بین عرصه های اقتصاد و سیاست تغییری کیفی صورت نگرفته است. بر عکس. تکامل دولت در قرن بیستم و شکل دولت معاصر کماکان مساله را به همان شکل در مقابل جنبش کارگری باقی گذاشته است.

بنا بر این مساله پیش روی جنبش سوسیالیستی کارگران کماکان ایجاد هم اتحادیه ها و هم احزاب است. نویسندگان پیش نویس اما با ساده کردن موضوع به راحتی هر دو را کنار گذاشته و آن را با چیز دیگری جایگزین می کنند که نه این است و نه آن و در عین حال هم قرار است وظایف اتحادیه ها را انجام دهد و هم احزاب را. پیش نویس به

تحول تاریخی ای که کل جنبش کارگری را تغییر داده است بی‌اعتنایی نموده و راه حلی را در مقابل آن قرار می‌دهد که مربوط به دوران تاریخی سپری شده‌ای است. با همین نگرش است که پیش‌نویس به بررسی اتحادیه‌ها و رفرمیسم نیز می‌پردازد. به این بررسی بپردازیم.

## ۶

پیش‌نویس می‌گوید: "رفرمیسم حاکم بر جنبش کارگران جهان عمدتاً در قالب اتحادیه‌های کارگری موجود ضدیت خود انگیخته‌ی طبقه کارگر با سرمایه‌داری را به سطح مبارزه برای خواست‌های صرفاً اقتصادی و اصلاحی تقلیل داده است." پیش‌نویس در ادامه ضمن اشاره به تلاش بورژوازی جهانی برای ایجاد تشکیلی دست‌ساخته برای کارگران ایران حکمی عمومی بر این مبنی نیز ارائه می‌دهد که: "در اهمیت مبارزه‌ی طبقه کارگر برای خواست‌های اقتصادی و اصلاحی هیچ تردیدی نیست، اما بین عزیمت از این خواست‌ها و سپس ارتقای آنها به سطح مبارزه‌ی سیاسی علیه کل نظام مزدی و توقف و تقلیل مبارزه ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر تا سطح رفرم صرف فرق بزرگی وجود دارد: اولی روند طبیعی و بهنجار مبارزه‌ی طبقه کارگر است و دومی بلایی است که رفرمیسم بورژوایی بر سر طبقه کارگر آورده و می‌آورد." این ارزیابی نویسندگان پیش‌نویس از دو جنبه نادرست است. نخست این که رفرمیسم در آن معادل اتحادیه در نظر گرفته شده است و دوم این که این ارزیابی منطبق بر شرایط عمومی کنونی حاکم بر مبارزه طبقاتی در جهان امروز نیست. ما به جنبه اول پایین‌تر و در رابطه با تز بعدی پیش‌نویس خواهیم پرداخت. فعلاً به جنبه دوم یعنی عدم انطباق این حکم با شرایط کنونی بپردازیم.

نخست این که در پیش‌نویس کل جنبش کارگری بین‌المللی تحت عنوان جنبش کارگری جهان به یک باره و بدون هیچ تفاوتی مورد ارزیابی قرار گرفته است. واقعیت اما این است که جنبش کارگری در کشورهای مختلف از خصوصیات متفاوتی برخوردار است. ما به عنوان نمونه فقط به یک مورد اشاره می‌کنیم که با تصویر ارائه شده در پیش‌نویس کاملاً متفاوت است. در آرژانتین جنبش کارگری در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰ موفق به سرنگونی چند دولت بورژوایی شد. هم‌اکنون نیز جنبش کارگری در این کشور درگیر مسائلی از قبیل تصرف کارخانه‌ها و ایجاد تعاونی‌های تولیدی و غیره است. روشن است که این تحولات به فرجامی سوسیالیستی نینجامید. دلایل این امر را اما اساساً در وضعیت نامساعد جنبش سوسیالیستی کارگران در سطح بین‌المللی باید جست. وصله رفرمیسم به کارگران آرژانتین و تشکلهای آنان به هیچ وجه نمی‌چسبد. تصویر سیاه و سفید پیش‌نویس گویای وضعیت اتحادیه‌ها در بسیاری از کشورهای دیگر نیز نیست. حتی در کشورهای اروپایی که قاعدتاً بیش از هر نقطه دیگری باید مد نظر نویسندگان پیش‌نویس بوده باشد، وضعیت متفاوت‌تر است. در فرانسه و ایتالیا به طور مثال چندین اتحادیه با گرایش‌های مختلف وجود دارند. برخی از آنها رفرمیستند و برخی دیگر اتحادیه‌های مبارزی هستند که بخش‌های سوسیالیسم را هنوز در برنامه خود دارند. به این ترتیب تصویر پیش‌نویس تصویری ساده شده و نادرست است.

علاوه بر این و مهم‌تر این که این تصویر شاید در دوران دولت رفاه بعد از جنگ جهانی دوم مصداق داشت. با آغاز تعرض تاجریسم در دهه هشتاد قرن بیستم اما رفرمیسم به عنوان جریان اصلی تنظیم‌کننده رابطه بین کار و سرمایه به حاشیه رانده شد و جای آن را تعرض آشکار به دستاوردهای کارگران و حتی به همان اتحادیه‌ها گرفت. شکست اعتصاب معدنچیان انگلستان در نیمه دهه هشتاد نقطه عطف‌گذار به این مناسبات جدید بود. مناسباتی که به نادرست

تحت عنوان نئولیبرالیسم معروف شده اند و در واقع همان لیبرالیسم دوران سرمایه داری منچستر است. در مبارزه معدنچیان انگلیس، اتحادیه نه تنها مبارزه کارگران را متوقف نکرد، بلکه آن را تا به آخر پیش برد. در این مبارزه هم کارگران شکست خوردند و هم اتحادیه وفادار به آنها.

سیاست لیبرالیستی حاکم کنونی کماکان تضعیف موقعیت اتحادیه ها و ادامه تعرض به آنها را در دستور کار خود دارد. این سیاست هنوز خواستار نابودی تشکلهای کارگری نیست، اما به روشنی در صدد تبدیل آنان به جریانی حاشیه ای و تزئینی در رابطه بین کار و سرمایه است. در دو دهه گذشته این سیاست به تخریب سیستم تامین اجتماعی دست زده است و هم اکنون نیز هر تعرض جدید به دستاوردهای کارگران را با تعرضی به تشکلهای آنها همراه می کند. این به وضعیتی دو گانه منجر شده است. دفاع از دستاوردهای کارگران بدون دفاع از سازمانهای موجود آنان، یعنی همان اتحادیه ها، غیر قابل تصور است. جنبش سوسیالیستی کارگران از نابودی و تضعیف این سازمانهای موجود در اثر تعرض راست بورژوازی تاکنون بیشترین صدمه را خورده است و بعد از این نیز صدمات بیشتری خواهد خورد. مخالفت سوسیالیستها با تریدیونیونیزم و سندیکالیسم امروز در دل تعرضی صورت می گیرد که از جانب بورژوازی به اتحادیه ها صورت می گیرد. بر این اساس مبارزه برای حفظ این تشکلهای و جلوگیری از تضعیف آنان یک وظیفه تخطی ناپذیر سوسیالیستها است. این امری است که هم اکنون نیز بسیاری از فعالین سوسیالیست در کشورهای مختلف دنیا بدان مشغولند. شبکه های فرا مرزی فعالین چپ درون اتحادیه ها، فراکسیونها و نشریات کارخانه ای در چهارچوب همین اتحادیه های موجود و در مواردی دست زدن به ایجاد اتحادیه های مبارزه جو جوانب مختلف این فعالیت سوسیالیستها را به نمایش می گذارند. پیش نویس به همه اینها بی اعتناست.

گرایش مورد اشاره پیش نویس البته در یک سلسله از کشورها، به ویژه در اسکاندیناوی و شمال اروپا، دست بالا را دارد و خود در تعرض به کارگران همدوش و همراه با بورژوازی است. اما تعمیم این گرایش به کل جنبش کارگری بین المللی خطاست. پیش نویس با برجسته کردن بیش از حد رفرمیسم حمله آشکار بورژوازی به جنبش کارگری را عملاً کم خطر جلوه می دهد و این حاوی نتایجی زیانبار برای جنبش کارگری است.

اشاره درست پیش نویس به تلاشهای سازمان بین المللی کار و بخشی از بورژوازی ایران برای ایجاد تشکلی دست ساخته و رفرمیستی برای کارگران، به رد هرگونه اتحادیه منجر شده است.

## ۷

ریشه آنچه در بالا به عنوان یک ارزیابی اشتباه نویسندگان پیش نویس از جنبش کارگری به طور عمومی و جنبش اتحادیه ای به طور اخص مورد بحث قرار گرفت، در این قسمت روشن می شود. پیش نویس در ضرورت مبارزه با رفرمیسم به دو شکل آن می پردازد و نشان می دهد که درک نادرستی هم از رفرمیسم و هم از سندیکالیسم دارد. به بحث پیش نویس درباره چپ غیر کارگری پایین تر خواهیم پرداخت. مهم تر پرداختن به بحث آن درباره سندیکالیسم است. پیش نویس عنوان می کند: "این رفرمیسم اکنون خود را در دو شکل نشان می دهد: ... شکل دوم، دیدگاه سندیکالیستی است که با قرار دادن سندیکاها و تریدیونیون ها به جای تشکل سیاسی ضد سرمایه داری طبقه کارگر، سد راه مبارزه سیاسی توده های کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری می شود." در اینجا هر دو اشتباه اساسی نویسندگان پیش نویس با وضوح تمام خود را نشان می دهند. نخست این که رفرمیسم در اینجا به مثابه گرایش انفعالی

نمودار می شود که سندیکاها و تریدیونیونها را به جای تشکل ضد سرمایه داری مورد نظر نویسندگان پیش نویس قرار داده و به این طریق طبقه را از مبارزه سیاسی منع می کند. این تصویر نادرستی از رفرمیسم است. رفرمیسم به مثابه یک پلاتفرم سیاسی با قرار دادن سندیکا و مبارزه اقتصادی به جای مبارزه سیاسی متعین نمی شود. این را می توان اکونومیسم نامید نه رفرمیسم. رفرمیسم از این فراتر رفته و حفظ نظام سرمایه داری و مبارزه برای اصلاحات در چهارچوب این نظام را تبلیغ می کند. رفرمیسم مبارزه اقتصادی را جایگزین مبارزه سیاسی نمی کند، بلکه بسیار بیشتر از آن مبارزه سیاسی معینی را که همانا حفظ نظام سرمایه داری باشد به پیش می برد. این شاخص رفرمیسم است و نه ماندن در سطح مبارزه اقتصادی. به این معنا رفرمیسم اساسا با سندیکاها و اتحادیه ها مشخص نمی شود بلکه با دخالت فعال در سیاست موجودیت می یابد. در جهان واقعی نیز رفرمیسم حاکم بر بسیاری از اتحادیه های کارگری در غرب با اکتفا به مبارزه اتحادیه ای کار خود را تمام شده تلقی نمی کند. این رفرمیسم اساسا با حمایت از احزاب سوسیال دمکرات در عرصه سیاست است که موفق به انجام رسالت خود می شود. یعنی بر خلاف نظر مندرج در پیش نویس، رفرمیسم حاکم بر اتحادیه ها نه فقط به گونه ای انفعالی، بلکه به طور فعال و با حمایت از سیاست و برنامه های سوسیال دمکراسی است که در مقابل مبارزات کارگران برای فراتر رفتن از نظام سرمایه داری قرار می گیرد. در طول تاریخ جنبش کارگری و در گره گاههای بزرگ تاریخی، این جهتگیری روشن و فعال رفرمیسم در تثبیت نظام سیاسی سرمایه بود که آن را از جریانات دیگر متمایز می کرد. (به طور نمونه چرخش تاریخی درون جنبش کارگری در جریان جنگ اول جهانی به نفع بورژوازی خودی). دقیقا نادیده گرفتن همین نقش فعال رفرمیسم در دفاع از نظام است که نویسندگان پیش نویس را به اشتباه دوم سوق می دهد.

دوم یکی گرفتن سندیکالیسم و رفرمیسم. شاخص اصلی سندیکالیسم قائل بودن اصالت برای مبارزه سندیکائی، اتحادیه ای و یا اقتصادی طبقه کارگر و کم اهمیت جلوه دادن و یا نادیده گرفتن مبارزه سیاسی طبقه به طور عموم است. خواه این مبارزه سیاسی در جهت حفظ نظام صورت بگیرد و خواه در جهت نابودی آن. به این معنا سندیکالیسم طبق تعریف بر خلاف رفرمیسم گویای پلاتفرم سیاسی روشنی نیست. یک سندیکالیست می تواند خواهان حفظ نظام باشد و یا متقابلا خواهان نابودی آن. می تواند به رفرمیسم گرایش داشته باشد و یا به آنارشیزم و کمونیسم. این گرایش سیاسی سندیکالیست نیست که از او یک سندیکالیست می سازد، اعتقاد او به اصالت مبارزه اقتصادی است. عملا نیز در طول تاریخ جنبش کارگری، سندیکالیسم شاخه های متفاوتی را از خود بیرون داده است. از سندیکالیسم رفرمیستی تا سندیکالیسم انقلابی و آنارکو سندیکالیسم و آنارکو کمونیسم. انبوهی از فعالین جنبش سندیکالیستی در صفوف انقلابیون تا پرداختن جان خود برای محو نظام سرمایه داری مبارزه کرده اند. اشتباه دیدگاه این انقلابیون به هیچ وجه از ارزش تعهد طبقاتی آنان به طبقه کارگر و آشتی ناپذیری آنان با نظام سرمایه کم نمی کند. هم امروز نیز در صفوف جنبش اتحادیه ای، چه در اروپا و چه در سایر نقاط جهان، انبوهی از فعالین سندیکالیست مشغول مبارزه اند که ذره ای هم نه به حفظ نظام تمایل دارند و نه در ضرورت برانداختن آن تردید به خود راه می دهند. بسیاری از آنان در صفوف احزاب سوسیالیستی به مبارزه مشغول بودند و با شکست این احزاب بود که به فعالیت اتحادیه ای رو آوردند و در صورت باز سازی جنبش سوسیالیستی کارگران و احزاب سوسیالیستی بار دیگر در صفوف این احزاب جای خود را خواهند یافت. اگر این فعالین سندیکاها و تریدیونیونها را به جای حزب سوسیالیستی کارگران، یا آن طور که

پیش نویس می گوید تشکل سیاسی ضد سرمایه داری، قرار داده اند، دلیل آن را نه در علاقه و تمایل آنان به باقی ماندن در چهارچوب نظام، بلکه در تحولات تاریخی ای باید جست که احزاب سوسیالیستی انقلابی را به حاشیه تحولات اجتماعی به طور کلی و جنبش کارگری به طور اخص رانده است. فعالیت این دسته از انقلابیون در اتحادیه ها نه نشانه رفرمیسم آنان، بلکه نشان تعهد آنان به زندگی و حیات طبقه کارگر است. آنها نخواستند تا زمانی که احزاب سوسیالیستی جدید و پاسخگوی شرایط نوین شکل گرفته اند دست روی دست بگذارند و منتظر ظهور چنین احزابی بمانند. بسیاری از این انقلابیون به این نتیجه رسیده اند که همان مبارزه اقتصادی را باید تا سرنگونی سرمایه داری ارتقا داد. از این نقطه نظر اتفاقا دیدگاه آنان به دیدگاه نویسندگان پیش نویس شدیداً نزدیک است. نویسندگان پیش نویس نیز تشکلی ضد سرمایه داری را مد نظر دارند که قرار است مبارزه روزمره را تا سرنگونی نظام ارتقا دهد. اتفاقاً این همان چیزی است که سندیکالیسم انقلابی بدان معتقد است.

ما بالاتر به این پرداختیم که ارزیابی واحد از همه سندیکاها و اتحادیه ها خطایی سنگین است که وجود اتحادیه هایی با جهتگیری ها و نقشهای اجتماعی متفاوت را نادیده می گیرد و منجر به راندن همه آنها تحت عنوان رفرمیست می شود. در اینجا نیز همان خطا تکرار می شود و تمام این تنوع درونی جنبش اتحادیه ای تحت عنوان سندیکالیسم مورد ارزیابی قرار گرفته و معادل رفرمیسم تلقی می شوند.

نکته دیگر مورد بحث در این قسمت نقد چپ غیر کارگری از جانب نویسندگان پیش نویس به عنوان یک شکل رفرمیسم است. می گویند: "شکل نخست دیدگاه چپ غیر کارگری است که مبارزه ی سیاسی ضد سرمایه داری توده های کارگر را به وجود احزاب و سازمانهای سیاسی مدعی نمایندگی طبقه کارگر و پیوستن کارگران به این احزاب و سازمانها مشروط می کند و جز در این حالت سهم توده های کارگر را مبارزه ی صرفاً اقتصادی و حد اکثر مبارزه ی تریونیونیستی در چارچوب سرمایه داری می داند." این انتقاد بر خلاف نقد پیش نویس به سندیکالیسم که نقدی است جهانی، معطوف به چپ در ایران است. ارزیابی پیش نویس در این زمینه اما فقط شامل بخشی از این چپ می شود که متأثر از سنت سوسیالیسم روسی مبارزه اقتصادی را در چهارچوب تریونیونیستی محدود می کند. چپ انقلابی شکل گرفته و باقی مانده از سال ۵۷ اما بر خلاف ادعای پیش نویس مبارزه اقتصادی کارگران را به هیچ وجه در چهارچوب های تریونیونیستی نمی بیند. برعکس هر اعتصاب کارگری نزد این چپ، ولو برای مشخص ترین خواستهای اقتصادی، اعتصابی سیاسی و گامی برای سرنگونی رژیم سیاسی تلقی می شود. مساله این چپ اساساً در آن است که مبارزه روزمره کارگران را با تعابیر مختلف، و اساساً با قائل شدن خصلت سیاسی برای آن، به رسمیت نمی شناسد. این همان لغزشی است که نویسندگان پیش نویس نیز دچار آن هستند. به همین دلیل نیز تمرکز انتقاد خود را بر تلاش مشروع و موجه احزاب چپ در جذب کارگران به خود قرار می دهند. از این گذشته می توان هر گونه انتقادی به چپ ایران روا کرد، اما قلمداد کردن آن به عنوان رفرمیسم نه تنها از نظر سیاسی نادرست است و توجه را از رفرمیسم واقعا موجود در ایران منحرف می کند، بلکه همچنین بی انصافی به فعالین عمدتاً تبعید شده این چپ است که در حفظ انقلابیگری خود شرافت زندگی در حاشیه سیاست را بر افتخار کسب نام و نان با فروش اصول اعتقادی ایشان ترجیح داده اند.

با چنین تلقیاتی است که نویسندگان پیش نویس به سراغ طرح تشکل مورد نظر خود می روند. ما تا اینجا روشن کردیم که نویسندگان پیش نویس نه از رابطه کار و سرمایه برداشت درستی دارند و نه از تشکلهای و مبارزات کارگران. آنها در گریز از پاسخ به دلایل ناکامی ها و چاره جویی برای مصافهائی که بر سر راه جنبش سوسیالیستی کارگران در ایجاد احزاب و اتحادیه ها و پیش برد مبارزه برای منافع آتی و آتی کارگران قرار دارند، راه چاره را در ایجاد تشکلی یافته اند که نه حزب است و نه اتحادیه و در عین حال به انجام وظایف هر دو می پردازد. حال وقت آن رسیده است که به بررسی تشکل مورد نظر نویسندگان پیش نویس بپردازیم.

## قسمت دوم: نتایج

۸

پیش نویس می گوید: "تشکل کارگری ضد سرمایه داری دارای ویژگی های زیر است:

الف: این تشکل هم با حزب طبقه ی کارگر و هم با اتحادیه های کارگری موجود فرق دارد...."

نخست این که نویسندگان پیش نویس تا به اینجا نقدی از احزاب کارگری موجود ارائه نکرده اند. آنها در رابطه با اتحادیه ها به نقد اتحادیه ها در رابطه با جنبش کارگری تمام دنیا نشسته اند اما کلمه ای هم در نقد احزاب موجود مدعی نمایندگی طبقه کارگر ننوشته اند. تنها به نقد چپ غیر کارگری ایران علی العموم اشاره کرده اند، بدون آن که به مساله تحزب پرداخته باشند. از نقد آنها می توان به این نتیجه رسید که آنها اتحادیه ها را علی العموم رد می کنند و نقد اتحادیه های موجود در کنار نقد سندیکالیسم و تریونیونیسم در واقع به معنای نقد اتحادیه به عنوان یک ظرف تشکل است. در رابطه با احزاب اما چنین نقدی از جانب آنان ارائه نمی شود. این سوال باقی می ماند که موضع اصولی نویسندگان در رابطه با احزاب و مساله تحزب سوسیالیستی کارگران چیست؟ در ادامه خواهیم دید که این موضع در رابطه مستقیم با نقد آنان از اتحادیه ها قرار دارد.

دوم این که پیش نویس هنگام صحبت از حزب طبقه کارگر بر خلاف اتحادیه ها از به کار بردن وجه توصیفی موجود خودداری می کند. نمی گوید که این تشکل با احزاب موجود طبقه کارگر فرق دارد، می گوید با حزب طبقه کارگر فرق دارد. دلیل این امر در آن نیست که در ایران حزب طبقه کارگر وجود ندارد. در ایران اتحادیه کارگری هم وجود ندارد اما پیش نویس با اتحادیه های موجود مرزبندی می کند. منظور نویسندگان نمی تواند مرزبندی با تشکلهای اسلامی از قبیل خانه کارگر باشد و خانه کارگر معادل اتحادیه در نظر گرفته شده باشد، در این صورت حزب اسلامی کار را هم می توان در عداد احزاب موجود طبقه کارگر قرار داد و با آن به مرزبندی نشست. مساله این است که نویسندگان با طرح کردن حزب طبقه کارگر به طور کلی خواسته اند نشان دهند که آنها با تحزب کارگران مشکلی ندارند. ادامه مطلب نیز چنین برداشتی را تایید می کند. آنها ادامه می دهند:

"تشکل کارگری ضد سرمایه داری، حزب طبقه کارگر نیست، به این دلیل ساده که نظام سیاسی-اقتصادی خاصی را در مقابل نظام سرمایه داری قرار نمی دهد." با این حساب روشن است که نویسندگان برای حزب طبقه کارگر به طور کلی رسالتی قائلند و آن هم قرار دادن نظام سیاسی-اقتصادی در مقابل نظام حاضر است. ما فعلا به خود این تبیین کاری نداریم. سوالی که طرح می شود این است که چرا نویسندگان در رابطه با اتحادیه ها به چنین تبیین

موجزی دست نزده اند؟ آنها این همه در نقد اتحادیه های موجود و تریدیونیونیسیم نوشته اند، اما هیچ تبیین اثباتی ای از اتحادیه به طور کلی ارائه نداده اند. آنها می توانستند کاری را که در رابطه با حزب کرده اند در رابطه با اتحادیه هم انجام دهند و یک تعریف کلی از آن به دست دهند. علت روشن است. آنها اتحادیه را به طور کلی قبول ندارند. تمام نقد آنها از اتحادیه های موجود برای طفره رفتن از اعلام صریح این موضوع است.

نویسندگان پیش نویس با این درک نگرش خود را نسبت به کل جنبش کارگری به طور عموم و به جنبش سوسیالیستی کارگران به طور ویژه به نمایش می گذارند. عدم اعتقاد آنها به ضرورت ایجاد تشکلی برای پیش برد مبارزات روزمره کارگران، بیش از آن که نشانگر نقد آنان از فلسفه وجودی چنین تشکلهایی باشد، گویای درکشان از سازمانیابی طبقه کارگر در سطوح مختلف است. با همین درک است که آنها در تبیین حزب "قرار دادن نظام سیاسی-اقتصادی خاصی در مقابل نظام حاضر" را شاخص حزب طبقه کارگر به شمار می آورند. آنها مشخصه اصلی حزب طبقه کارگر به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر را با عبارت توخالی "قرار دادن نظام سیاسی-اقتصادی خاصی در مقابل نظام حاضر" جایگزین کرده اند. اگر نویسندگان در نقد اتحادیه ها عملاً ضرورت تشکلی برای مبارزات روزمره کارگران را نفی کرده اند، با تبیین موهوم و آرمانی خود از حزب نیز عملاً به نفی ضرورت تشکلیابی کارگران برای شرکت در مبارزات سیاسی دست می زنند. حزب طبقه کارگر صرفاً با قرار دادن نظامی در مقابل نظام حاضر تبیین نمی شود. حزب سازمان سیاسی طبقه کارگر و عالی ترین شکل سازمانیابی آن است. بدون حزب صحبتی از مبارزه سیاسی متشکل طبقه کارگر برای محو نظام سرمایه داری نمی تواند در میان باشد. برای نویسندگان پیش نویس اما تبیین حزب طبقه کارگر به عشق افلاطونی شبیه است. آنها حزب را با قرار دادن نظامی در مقابل نظام حاضر تبیین می کنند تا بلافاصله و بدون این که نفس تازه کنند وظایف همان حزب را به تشکلی ضد سرمایه داری مورد نظرشان واگذار کنند که بنا بر تعریف خودشان حزب هم نیست. دقت کنید: "تشکلی کارگری ضد سرمایه داری، حزب طبقه کارگر نیست، به این دلیل ساده که نظام سیاسی-اقتصادی خاصی را در مقابل نظام سرمایه داری قرار نمی دهد. اما این تشکلی اتحادیه کارگری به معنای رایج و موجود آن نیز نیست، بلکه اگر چه از مبارزه ی اقتصادی و اصلاحی طبقه کارگر شروع می کند اما چارچوب سرمایه داری را به چالش می کشد و برای الغای نظام مزدی مبارزه می کند." با این چرخش قلم حزب به یکباره به قلمرو نا کجا آباد تبعید می شود. اگر آن تشکلی مورد نظر برای الغای کار مزدی مبارزه می کند، پس دیگر چه نیازی به حزب است؟ علاوه بر این نویسندگان توضیح نمی دهند که الغای کار مزدی چگونه بدون قرار دادن نظام سیاسی-اقتصادی دیگری در مقابل نظام سرمایه داری امکانپذیر است؟ اگر نویسندگان خواهان آناارشی نباشند باید بدانند که الغای کار مزدی یعنی در درجه اول الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و جایگزینی آن با مالکیت اجتماعی و این نیز بدون درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و جایگزینی آن با دولت کارگری، طبقه متشکل در دولت، امکانپذیر نیست و این نیز یعنی تدارک و انجام انقلاب کارگری. اگر قرار است همه اینها را تشکلی ضد سرمایه داری مورد نظر نویسندگان انجام دهد، حقیقتاً دیگر چه نیازی به حزب است؟

اشتباه نویسندگان در این است که آنها روندهای عمومی مبارزه طبقه کارگر را به جای تحول مشخص و تاریخی آن قرار می دهند. آنها از این حکم عمومی که مبارزه طبقه کارگر از سطوح مبارزه اصلاحی و روزمره اقتصادی



شروع می‌شود و به الغای نظام مزدی می‌انجامد به این نتیجه رسیده‌اند که یک تشکل ضد سرمایه‌داری برای تحقق این روند کافی است. در نگرش نویسندگان نه اتحادیه‌ها جایی دارند و نه حزب سوسیالیستی کارگران. آنها کار خود را ساده کرده‌اند. تشکلی ضد سرمایه‌داری ایجاد می‌کنند که کار هر دو را انجام می‌دهد و مبارزه روزمره را به مبارزه برای الغای نظام مزدی فرا می‌رویاند. حال اگر در ۹۹ درصد موارد مبارزه روزمره با سازش به پایان می‌رسد و تشکل ضد سرمایه‌داری ناچار از گذاشتن امضای خود پای قرار داد‌های منعقد شده فی مابین کارگر و سرمایه‌دار می‌شود، باکی نیست. اگر تضادی بین منافع لحظه‌ای و بخشی کارگران با منافع دراز مدت آنان پیش‌آمد، حرجی نیست. تشکل ضد سرمایه‌داری همه اینها را حل می‌کند.

نویسندگان متوجه نیستند که مبارزه روزمره اصلاحی کارگران بر زمین سرمایه‌داری صورت می‌گیرد و مبارزه برای الغای کار مزدی مبارزه‌ای است برای نابودی این زمین. بین این دو تفاوتی کیفی موجود است. مبارزه اول مبارزه‌ای است روزمره برای فروش نیروی کار با شرایطی مناسب و مبارزه دوم مبارزه‌ای است برای از بین بردن کار مزدی. برای مبارزه اصلاحی کارگران نیازی به نقد مبانی نظام سرمایه‌داری نیست. در عمده موارد خود سرمایه‌داران با تعرض به سطح معیشت کارگران این مبارزه را به آنها تحمیل می‌کنند. مبارزه کارگران نیز در مقابل برای تحقق همان اصلی است که بر کل جامعه سرمایه‌داری حاکم است و آن هم چیزی نیست جز مبادله برابر ارزشها. این سرمایه‌داری است که همین اصل مبادله برابر ارزشها را در جریان خرید نیروی کار دائماً نقض می‌کند و دائماً گرایش به راندن سطح دستمزدها به زیر ارزش واقعی نیروی کار دارد. در مقابل این گرایش دائمی است که طبقه کارگر نیاز به متحد شدن برای فروش نیروی کار خود با ارزش واقعی‌اش، ارزشی که یک زندگی متعارف در جامعه‌ای معین را امکانپذیر کند، دارد. برای این اتحاد نیازی به فراتر رفتن از نظام نیست و هر کارگری در زندگی روزمره خود به سادگی می‌تواند ضرورت این اتحاد را درک کند. حد نهایی این مبارزه را نیز نه طبقه کارگر، بلکه ضرورت‌های انباشت سرمایه تعیین می‌کند. در جدال روزمره بین کار و سرمایه این ضرورت‌های انباشت سرمایه است که نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کند و دستمزد نهایتاً تابعی از آن است. فراتر رفتن از این حد و مرز بدون فراتر رفتن از مبانی ایدئولوژیک و اخلاقی جامعه سرمایه‌داری، بدون آگاهی بر امکان و ضرورت فراتر رفتن از نظام معاصر امکانپذیر نیست و این یعنی به دور انداختن همه باورهایی که نظام معاصر را نظامی طبیعی قلمداد نموده و جز این تصور دیگری ندارند. اینها باورهای عمومی جامعه سرمایه‌داری است و در میان کارگران هم به همان اندازه نیرومندند که در میان کل جامعه. اگر مبارزه برای دستمزد مناسب برای همه کارگران نه تنها قابل فهم بلکه بدیهی است، فراتر رفتن از این باورها اما چنین نیست. دقیقاً به دلیل وجود همین باورها تشکل متحد‌کننده توده کارگر در مبارزه روزمره اصلاحی ناچار از تن دادن به سازش روزمره با سرمایه‌داران است. تنها در میان کارگران سوسیالیست است که امکان و ضرورت فراتر رفتن از نظام سرمایه‌داری امری پذیرفته شده است. اگر برای مبارزه روزمره اصلاحی امکان ایجاد اتحاد وسیعی از کارگران طبق تعریف وجود دارد، برای مبارزه در جهت الغای کار مزدی چنین امکانی را باید به وجود آورد و این کار کارگران سوسیالیست است. اگر برای مبارزه روزمره نیاز به تشکلی است که تضمین‌کننده اتحاد کارگران است، برای این دومی نیز، یعنی برای تدارک فراتر رفتن از نظام سرمایه‌داری، نیاز به تشکلی است که همواره مبارزه با آن باورها را به پیش برده و در جریان همان مبارزات

روزمره بخش هر چه وسیعتری از کارگران را به این ضرورت و امکان متقاعد کند. طبقه کارگر در طول حیات خود برای مبارزه اول اتحادیه ها را به وجود آورده است و برای مبارزه دوم احزاب سوسیالیستی را. این روندی بود که تکامل جامعه سرمایه داری در مقابل طبقه کارگر قرار داد و هنوز هم هیچ تغییر پایه ای که این روند را نقض و با چیز دیگری جایگزین کند در آرایش سیاسی-ایدئولوژیک جامعه سرمایه داری به وجود نیامده است. آنچه نویسندگان پیش نویس ترسیم می کنند، تصویری است متعلق به نیمه اول قرن نوزدهم که هنوز این تصور در میان سوسیالیستها رایج بود که مبارزه طبقه کارگر به طور خود بخودی به نفی نظام سرمایه داری فرا خواهد رویید. ریختن همه کارگران به داخل یک گونی نشانند آرزوها به جای واقعیات است.

بر این اساس ما دیگر مباحثه بر سر مشخصات "تشکل کارگری سرمایه ستیز" نویسندگان پیش نویس را ادامه نمی دهیم. تا همینجا باید روشن شده باشد که این تشکل مورد نظر تنها بیان آرزوهای نویسندگان است و ریشه در مبارزه طبقه کارگر ندارد. با این حال در ادامه سند احکام دیگری نیز ارائه شده است که برخورد با آنها برای جلوگیری از اغتشاشی که چنین دیدگاهی می تواند در مبارزه کارگران ایجاد کنند ضروری است.

در بند "پ" نویسندگان پیش نویس تقسیم بندی تشکلهای کارگری به "مستقل" و "وابسته" را غیر طبقاتی اعلام نموده و صرف سرمایه ستیزی تشکل کارگری را شامل مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی دانسته و آن را کافی می دانند که "علاوه بر وابستگی به دولت و احزاب سیاسی، وابستگی ایدئولوژیک تشکل کارگری به دنیای سرمایه داری را نیز منتفی می کند." نویسندگان به عبارت پردازی توخالی متوسل شده اند. "وابستگی ایدئولوژیک تشکل کارگری به دنیای سرمایه داری" عبارتی بی معنی است. می توان از تعلق ایدئولوژیک حرف زد، وابستگی ایدئولوژیک معنا ندارد. و اگر توده کارگران در تشکل مورد نظر نویسندگان متشکل شده اند و فاقد تعلق ایدئولوژیک به جامعه سرمایه داری هم هستند، پس دیگر مانعی بر سر راه انقلاب کارگری وجود ندارد. اما اگر منظور نویسندگان صرفاً قید کردن چنین تعریفی در مرامنامه تشکل مورد نظر است، باید خاطر نشان کرد که چنین عباراتی را هم در مرامنامه های اتحادیه های غربی می توان یافت (در انگلستان تونی بلر همین اواخر موفق به حذف این بند از مرامنامه اتحادیه ها شده است و در آلمان تا نیمه دهه هشتاد مبارزه برای جامعه سوسیالیستی در مرامنامه اتحادیه قید شده بود.) و هم در مرامنامه خانه کارگر که خواهان نفی استثمار انسان از انسان و دادن ابزار تولید به دست کارگران است. آنچه نویسندگان به عنوان ضعف اساسی اکثر تشکلهای کارگری موجود که همانا "وابستگی آنها به ایدئولوژی سرمایه داری" باشد عنوان می کنند، خلط مبحثی بیشتر نیست. بخش عظیمی از کارگزاران عالیرتبه اتحادیه های فرمیستی، بویژه در غرب، با هزاران بند، از مشاغل و پستهای افتخاری گرفته تا امتیازات و درآمدهای نیمه رسمی و رسمی، به کارفرمایان و دولت و احزاب وابسته اند. "وابستگی ایدئولوژیک" اساساً بیان این امتیازات است. بحث وابستگی و یا استقلال معطوف به رابطه بین تشکلهای توده ای طبقه کارگر از یک سو و احزاب سیاسی و دولت از سوی دیگر است. آنچه در این میان تعیین کننده نوع رابطه است، وجوه حقوقی و تشکیلاتی این رابطه است. تاکید بر استقلال تشکلهای توده ای کارگران چیزی جز تاکید بر این نیست که این توده متشکل در این سازمانها هستند که باید قادر به تصمیم گیری در تمام امور مربوط به تشکلشان باشند.

ت: پیش نویس به تبیینی از کارگر دست می زند که شدیداً گمراه کننده است. مینویسند: "هر انسانی که نیروی کار خود - اعم از یدی و فکری- را برای امرار معاش می فروشد و برای خریدار آن ارزش اضافی تولید می کند، می تواند عضو تشکل کارگری ضد سرمایه داری باشد. بنا بر این از نظر این تشکل مفهوم "کارگر" به کارگر یدی یا کارگر شاغل در فابریک محدود نمی شود و تمام کسانی که به شکلهای گوناگون -برخی با دست و چشم[؟؟] و عضله و برخی دیگر با فکر خود [بدون چشم؟] - در فرایند تولید کالا شرکت دارند کارگر محسوب می شوند."

نویسندگان در این عبارات به زعم خود به تبیین مفهوم کارگر نشسته اند. آنچه اما آنها تبیین می کنند نه مفهوم کارگر، بلکه مفهوم کار مولد از نقطه نظر سرمایه است. حقیقتاً نیز از نقطه نظر سرمایه "تمام کسانی که به شکلهای گوناگون -برخی با دست و چشم و عضله و برخی دیگر با فکر خود- در فرایند تولید کالا شرکت دارند کارگر [مولد] محسوب می شوند". تاکید ما در اینجا بر سر کلمه مولد است که از جانب نویسندگان فراموش شده است و ما آن را به جمله پیش نویس اضافه کرده ایم. این تبیین برای توضیح تفاوت بین کار مولد و غیر مولد از نقطه نظر سرمایه به کار می آید و نه برای تعریف کارگر. تمام افراد درگیر در فرایند تولید کالا در چهارچوب یک فابریک البته در تولید ارزش اضافه شرکت دارند. اما این چه شامل آن کسانی می شود که بلا واسطه درگیر عمل تولید اند و چه کسانی که با واسطه بدان اشتغال دارند. از کارگر خط تولید گرفته تا مهندسین و طراحان. با این همه دامنه این افراد درگیر در فرایند تولید کالا از این هم فرا تر می رود و شامل آن کسانی نیز می شود که در تقسیم کار درون فابریک کارکردهای ویژه سرمایه، یعنی نظارت بر اجرای دقیق امور و حفظ نظم و انتظام در تولید، را متحقق می کنند. تمام مدیران و بازرسان و سرکارگرها در این زمره قرار می گیرند. با تعریف پیش نویس همه اینها را باید کارگر به حساب آورد. همه اینها می توانند عضو تشکل کارگری ضد سرمایه داری باشند.

از سوی دیگر کالا هنگامی کالا است که وارد بازار شده باشد و فرایند تولید کالا فقط محدود به فابریک نیست. این فرایند، دور گردش کالا تا رسیدن به بازار را نیز شامل می شود. به این ترتیب غیر از کسانی که در تولید فرآورده دخالت دارند، عده دیگری نیز در رابطه با همان فرآورده های تمام شده مشغول فعالیتند که کارشان بارگیری، حمل و نقل و رساندن فرآورده به بازار است. کار این عده ارزش اضافه ای به فرآورده نمی افزاید. با تعریف پیش نویس این عده را نمی توان کارگر به حساب آورد و اینها نمی توانند عضو تشکل کارگری ضد سرمایه داری باشند.

علاوه بر این در هر جامعه سرمایه داری بخش عظیمی از فعالیتهای تولیدی و خدماتی خارج از حوزه ارزش افزایی سرمایه قرار دارند. از جمله این فعالیتهای چنین اند: فعالیتهای زیر ساختی از قبیل راه سازی و احداث پل ها و تونلها و غیره. فعالیتهای خدماتی عمومی از قبیل بهداشت و آموزش و پرورش و غیره. تمام این افراد در رابطه کار مزدی قرار دارند، بدون آن که خود ارزش اضافه تولید کنند. اینها نیز با تعریف پیش نویس نمی توانند وارد تشکل کارگری شوند.

مشغله نویسندگان پیش نویس برای نشان دادن این که کارگر فقط شامل کارگران یدی نمی شود و کارگران فکری را نیز در بر می گیرد، آنها را دچار مشکلات بزرگتری در رابطه با تعریف کارگر کرده است. این معضل پیچیده ای نیست و لازم نبود این نویسندگان راه چنین پر پیچ و خمی را انتخاب کنند. کافی بود به همان تعریف ساده و در عین حال گویا پایبند می ماندند که کارگران جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند. بر اساس این تعریف ساده اولاً

تمام کسانی که غیر از نیروی کارشان چیزهای دیگری هم برای فروش در اختیار دارند و می‌توانند از قبل این چیزهای دیگر هم زندگی کنند دیگر کارگر به حساب نمی‌آیند. خواه این چیزهای دیگر نخود و لوبیا باشد و خواه دستگاه تراش صاحب یک کارگاه کوچک، خواه سهام بورس باشد و یا دفترچه بانکی با بهره کلان. به این اعتبار مدیران کارگاهها و متخصصین و کارشناسان که خود یا دارای درآمد سرشاری هستند که برایشان منابع دیگری در تامین زندگی را امکانپذیر می‌کند، و یا در سهام کارخانه شریکند و یا به خرید و فروش سهام در بازار بورس مشغولند، دیگر نمی‌توانند کارگر به حساب بیایند، حتی اگر کارشان در تولید ارزش اضافه سهم باشد. همچنین است سرمایه داری که در کارگاه کوچک خود دوش به دوش و یا حتی گاه بیش از کارگران کار می‌کند.

ث: "سازمان یابی کارگران در این تشکل به صورت شورایی و بر اساس رشته صنعتی است و نه صنف و حرفه، و از پیوند تشکلهای صنایع گوناگون یک کنفدراسیون سراسری به وجود می‌آید." طرح پیش نویس در این زمینه با تبیینی که در بند قبل از آن آمده است در تناقض قرار دارد. نمی‌توان از یک طرف همه مزدبگیران را، اعم از شاغلین به کار یدی و فکری در شمول یک تشکل قرار داد و از طرف دیگر سازمان یابی کارگران را بر اساس رشته صنعتی تعریف کرد. به این ترتیب اولاً کارگران اصناف گوناگون چون کفاشان، نانوآها، کارگران چاپ، ساختمانی، فلزکار مکانیک، کارگران پروژه ای، کارگران قالی باف، کارگران بیکار، کارگران رستورانها، فروشگاههای زنجیره ای، رانندگان وسایل نقلیه شهری و بیابانی و قطارها و کارگران بخش خدمات به طور کلی در این تشکل جایی ندارند. تمام معلمان و پرستاران و کلا بخش خدمات نادیده گرفته و تنها کارگران صنایع هستند که در این تشکل جا می‌گیرند و این نفی نظر نویسندگان پیش نویس مندرج در بند "ت" است. یک اتحادیه کارگری، مستقل از هر پسوندی، می‌تواند در برگزیده کارگران یک حرفه، صنف و یا صنعت باشد. از پیش محدود کردن این سازماندهی بر اساس صنعت تنها به معنای کاهش امکان سازماندهی آن است.

دوم این که تاکید بر سازمانیابی تشکل کارگری به صورت شورایی یعنی تعریف غیر مستقیم تشکل به عنوان یک شورا. اگر نویسندگان پیش نویس حقیقتاً قصد ایجاد شوراها را دارند، باید این را با صراحت اعلام کنند. تشکل کارگری درگیر در مبارزه روزمره اقتصادی به هر رو به درجه معینی از یک بوروکراسی و سلسله مراتب تشکیلاتی برخوردار خواهد بود. تصور این که چنین تشکیلاتی همه امور خود را به شکل شورایی اداره کند، تنها نشانه توهم است. تشکیلات کارگری ای که برای امور روزمره مبارزه می‌کند، در شرایط حاکمیت سرمایه و در چهارچوبهای نظامی عمل می‌کند که سرمایه بر جریان تولید برقرار کرده است. این نظم به کارگر اجازه آن را نمی‌دهد که با هر نیازی کار را کنار گذاشته و برای رتق و فتق امور تشکل خود به شور بنشیند. چنین امکانی عملاً تنها هنگامی فراهم می‌آید که کارگر موفق شده باشد بنیانهای نظم مطلوب سرمایه را لا اقل تکان داده باشد و طبقه از موقعیتی نیرومند در مقابل سرمایه برخوردار باشد. مادام که چنین نشده است، تشکل کارگری ناچاراً با واگذار کردن امور خود به ارگانها و نهادهایی انتخابی که در یک سلسله مراتب تشکیلاتی قرار گرفته اند می‌باشد. مساله اساسی این است که با چه تدابیری می‌توان این بوروکراسی را در خدمت کارگران به کار گرفت و مانع از تبدیل آن به یک بوروکراسی مافوق کارگران شد. تامین چنین هدفی نیز نه با تاکید بر اصولی غیر قابل اجرا، بلکه با تدوین ضوابطی

روشن در عزل و نصب مقامات تشکل های کارگری و به کار گرفتن مکانیسمهای اجرایی ضامن تحقق این ضوابط امکانپذیر می باشد. طرح پیش نویس در این زمینه شعارپردازی را جایگزین چنین ضوابط عملی ای کرده است. چ: تاکید مندرج در این بند مبنی بر این که تشکل ضد سرمایه داری مورد نظر تدوین کنندگان پیش نویس "نه در مقابل بلکه به موازات دیگر تشکلهای توده ای کارگران تشکیل می شود، و کارگران متشکل در این تشکلهای را با مبارزه ی طولانی خود بتدریج به مبارزه با سرمایه داری جلب می کند"، در شرایط امروز ایران فقط می تواند دو معنی دهد که در هر دو صورت نادرست است. حالت اول این است که نویسندگان از عبارت "دیگر تشکلهای توده ای کارگران" حقیقتا تشکلهایی را مد نظر دارند که توسط فعالین کارگری خود طبقه، حال با هر گرایشی، ایجاد شده باشند. ناگفته پیداست که چنین تشکلهایی در ایران وجود ندارند و تاکید پیش نویس در این صورت در حال حاضر بی معنی است. اگر نویسندگان پیش نویس آینده ای دورتر را مد نظر دارند و احتمال آن را می دهند که چند تشکل توده ای به موازات هم تشکیل خواهند شد، در این صورت طرح چنین چشم اندازی از هم اکنون به معنای پذیرش اجتناب ناپذیر بودن ایجاد تشکیلاتهای توده ای متفاوت و سپر انداختن در مقابل آن است. وجود گرایشهای متفاوت در میان فعالین طبقه کارگر نمی تواند برای سوسیالیستها به معنای گریز از مصاف ایجاد تشکل واحد سرتاسری طبقه کارگر قلمداد شود. از نقطه نظر فعالین سوسیالیست جنبش کارگری ایجاد یک تشکل واحد سرتاسری توده ای کارگران بهترین آلترناتیوی است که باید برایش مبارزه کرد. ممکن است که تحول عینی جنبش کارگری و توازن قوای مشخص در مقطعی معین فعالین سوسیالیست جنبش کارگری را به نتیجه ای خلاف این امر برساند و تشکلهای توده ای گرایشی در دستور کار قرار بگیرد. اما از پیش به استقبال چنین تحولی رفتن به معنای گریز از وظیفه متحد کردن کل طبقه در تشکلی سرتاسری است.

حالت دومی که از "دیگر تشکلهای توده ای کارگران" می تواند مورد نظر نویسندگان پیش نویس بوده باشد همین تشکلهای دولتی موجود و یا در حال شکل گیری است. آیا این امکان هم وجود دارد که نویسندگان برای جلوگیری از تحریک دولتی ها چنین بندی را تنظیم کرده باشند؟ از فحواي سند نمی توان چنین برداشتی کرد، اما نمی توان خلاف آن را نیز برداشت نمود. به ویژه این که در هیچ کجای سند حتی اشاره ای هم به این نشده است که طبقه کارگر در ایران فاقد هر گونه تشکلی از خود است. اگر واقعا منظور نویسندگان از دیگر تشکلهای توده ای کارگران همین ارگانهای سیاه و نیمه سیاه دولتی باشد، آنگاه باید در صداقت آنان شک کرد که این همه در نقد تریبونونویسم نوشته اند اما به بدترین نحله تشکیلات سازی در کل تاریخ جنبش کارگری بین المللی، یعنی تشکیلات سیاه دولتی، چنین برخوردی را دارند. امیدواریم چنین برداشتی درست نباشد و نویسندگان پیش نویس موضوع را روشن کنند.

ح: طرح مساله کسب قدرت و احتمال تشکیل با عدم تشکیل شوراهای کارگری از دل تشکل کارگری ضد سرمایه داری مورد نظر پیش نویس یک بار دیگر فقط نشان دهنده دید مخدوش نویسندگان از سیر پیشرفت مبارزه طبقاتی کارگران است. حتی در این قسمت نیز که مساله کسب قدرت طرح شده است، هیچ گونه اشاره ای به ضرورت تشکل یابی حزبی کارگران سوسیالیست دیده نمی شود. این تائید ارزیابی ما در بالاست که نویسندگان کار خود را راحت کرده اند. آنها تشکل موهومی را مد نظر دارند که هم جایگزین حزب است و هم اتحادیه با عملکرد به صورت شورائی. این اختلاط در این بند به اوج خود می رسد و احتمال آن هم طرح می شود که همین تشکل به

شوراها هم تبدیل شود. تمام اینها فقط حاکی از بی اطلاعی نویسندگان پیش نویس از تاریخ جنبش کارگری و روندهای شکل گیری آن است.

### قسمت سوم: خواستها

اغتشاشی که با تبیین گرایشات جنبش کارگری شروع شد و با تعریف تشکل ضد سرمایه داری ادامه پیدا کرد، در تنظیم خواستهای تشکل مورد نظر نویسندگان نیز با سماجت تمام خود را نشان می دهد. آنچه تحت عنوان خواستها مطرح شده است مجموعه ای است از خواستهای اصلاحی در سطح سیاست تا شعار پردازی های غیر واقعی. بررسی برخی از این موارد موضوع را روشن تر می کند.

۹

"تشکل کارگری ضد سرمایه داری برای خواستهای زیر مبارزه می کند:

الف: برخورداری همگان از ثروت جامعه به نسبت کاری که انجام می دهند." به معنای دیگر این همان شعار معروف به هر کس به اندازه کارش است و چنین امری فقط در یک جامعه سوسیالیستی و پس از کسب قدرت توسط طبقه کارگر، یا در فاز اول جامعه کمونیستی، متحقق می شود. تشکل مورد نظر نویسندگان بدون آن که بخواهد نظام سیاسی - اقتصادی خاصی را در مقابل سرمایه داری قرار دهد، رسیدن به یک جامعه کمونیستی را در صدر مبارزه خود قرار داده است. طرح این اصل حاکم بر جامعه سوسیالیستی به عنوان یک خواست برای تشکلی که قرار است از مبارزه روزمره کارگران آغاز کند باز هم نشان دهنده بی اطلاعی نویسندگان هم از مبارزه روزمره و هم از جنبش سوسیالیستی کارگران است.

"ب: برنامه ریزی اقتصادی کلان بر اساس رفع نیازهای مردم و نه کسب سود". این نیز به عنوان یک بحث فقط با سرنگونی سرمایه داری می تواند طرح باشد. در نظام سرمایه داری هر گونه برنامه ریزی برای کسب سود صورت می گیرد و لا غیر. باز هم اصل برنامه ای معطوف به دوران بعد از انقلاب سوسیالیستی کارگران به عنوان یک خواست طرح شده است.

"پ: تامین کار، مسکن، غذا و پوشاک مناسب برای همگان" و "ث: آموزش و پرورش، بهداشت و دارو درمان، و حمل و نقل رایگان برای همگان" معلوم نیست که تامین این خواستها در چهارچوب همین نظام موجود مد نظر نویسندگان است یا در جامعه سوسیالیستی. اگر قرار است در همین نظام این خواستها تامین شود، رایگان بودن تمام آن خدمات مورد نظر مادام که آن فعالیتها به طور کامل دولتی نیستند، امکان پذیر نیست. نویسندگان روشن نکرده اند که آیا آنها خواستار دولتی شدن این خدمات هستند یا نه. برای شرایط کنونی ایران این یعنی تقویت هر چه بیشتر دولتی که از بیخ و بن با منافع کارگران سر آشتی ناپذیری دارد. به جای تضعیف دولت، نویسندگان ناخواسته به تقویت آن می پردازند. علاوه بر این همه این خواستها از خصلتی همگانی برخوردارند و این امر این تردید را تقویت می کند که نویسندگان در اینجا نیز بین تحقق این خواستها در چهارچوب نظام حاضر و اصول برنامه ای برای جامعه سوسیالیستی اختلاط ایجاد کرده اند.

عین همین اختلاط در بند "ث" و مربوط به تخصیص بودجه نظامی به امور رفاهی مردم نیز وجود دارد.

"ج: مجاز بودن هر گونه تولید به شرط حفاظت کامل از محیط زیست". این یعنی در هم گویی و با همان بند قبلی مربوط به بودجه نظامی در تناقض قرار دارد. الگوی تولید در جامعه سرمایه داری بر اساس تولید ارزش شکل گرفته است و نه بر اساس نیازهای واقعی انسانها. در عین حال برای توده مردم بسیاری از نیازهایی که خود سرمایه داری به وجود آورده است، به مثابه نیازهایی طبیعی جلوه گر می شوند. این که چه چیزی و چگونه باید تولید شود امری است که در شرایط حاکمیت سرمایه و معیارها و نرمهای ناشی از این نظام برای طبقه کارگر سوسیالیست به هیچ وجه قابل تمیز نیست. تنها با تغییر پیش شرطهای تولید و جایگزینی تولیدی بر اساس نیازهای جامعه به جای تولید برای سود و با تغییر عادات و روش زندگی انسانها است که امکان بررسی آن فراهم می آید که چه چیز و چگونه تولید شود. وارد شدن به این بحث در شرایط تولید سرمایه داری و اعلام مجاز بودن هر گونه تولیدی به شرط حفاظت از محیط زیست، افتادن در چاه است. این به معنای مشروعیت و حقانیت بخشیدن به الگویی از تولید است که بنیاد آن وارونه است. با چنین چیزی می توان دست به تولید هر محصولی زد. از انواع سلاحها تا انواع کالاهای لوکس طبقات متمول، از البسه شیک برای سگهای ثروتمندان تا کاخهای سر به فلک کشیده. تنها چیزی که باید رعایت شود حفظ محیط زیست است.

"چ: خرید تکنولوژی پیشرفته و استفاده از آخرین دستاوردهای آن همراه با کاهش زمان کار به طوری که باعث بیکاری کارگران نشود." ظاهراً نویسندگان انجام این خواسته را در شرایط سرمایه داری مد نظر دارند. آنها با این خواسته باز هم چاهی در مقابل کارگران باز می کنند. اولاً به کارگیری تکنولوژی پیشرفته همواره برای افزایش سودآوری صورت می گیرد. روی آوری سرمایه به تکنولوژی جدید امری نیست که آن را به عنوان یک خواست بتوان مطرح کرد. این یک روند عینی است. تا جایی که به تاثیر کارگران در تسریع این روند مربوط می شود، این افزایش دستمزد آنان است که خود به عنوان عاملی در راندن سرمایه دار به سمت تکنولوژی جدید عمل می کند. دوماً اگر قرار باشد به کار گرفتن تکنولوژی جدید به افزایش سود آوری سرمایه منجر نشود، سرمایه دار یا از آن صرفنظر خواهد کرد و یا خیلی ساده تولید را متوقف خواهد نمود و به فعالیت دیگری یا به ادامه همان فعالیت در نقطه دیگری روی خواهد آورد که امکان سودآوری اش را مختل نکند. سوم حتی اگر طبقه کارگر خواستار جلوگیری از بیکار شدن کارگران در جریان به کار گیری تکنولوژی جدید باشد، این هنوز به معنای کاهش سطح زندگی آنان نیست. این کافی نیست که زمان کار کارگران کاهش یابد. کاهش زمان کار چه بسا به معنای کاهش دستمزد کارگران و در نتیجه افزایش فقر آنان باشد. در چنین صورتی البته کارگران بیکار نشده اند، اما فقیر تر شده اند. به جای درگیر شدن در این تناقضات کافی بود که نویسندگان پیش نویس از ضرورت بی قید و شرط و بی چون و چرای دریافت دستمزد بر مبنای ارزش واقعی نیروی کار دفاع می کردند. اما از آنجا که این امر به زعم نویسندگان به معنی تأیید نظام تلقی می شود، آنها به این اغتشاشات روی می کنند.

"ر- پایان دادن به بی حقوقی طبقه کارگر و تامین کلیه ی حقوق انسانی و شهروندی برای کارگران در قالب یک قانون کار که با شرکت نمایندگان کارگران و با هدف میارزه با سرمایه داری نوشته شده باشد." نخست این که حقوق شهروندی کارگران در جامعه سرمایه داری معاصر به همان اندازه تامین و یا سرکوب می شود که حقوق شهروندی سایر مردم. از این نظر مدتهاست که سرمایه داری تمایزی بین کارگر و غیر کارگر قائل نمی شود. در هیچ کشور

"دمکراتیک" دنیا نیست که فی المثل حق رای بر اساس دارائی و مالکیت افراد باشد. همچنین از نظر برابری در مقابل قانون همه شهروندان جامعه سرمایه داری از موقعیت یکسانی برخوردارند. حتی در کشورهای دیکتاتوری و استبدادی نیز کارگران در مجموع به همان اندازه از حقوق شهروندی محروم اند که سایرین. بورژوازی این را در تاریخ خود فرا گرفته است که اگر بخواهد به طور موفقیت آمیزی به سلطه خود ادامه دهد باید به نام همه مردم حکومت کند و از دست زدن به تبعیضات روشن سیاسی و حقوقی بر اساس تعلق طبقاتی افراد خودداری نماید. آنچه به عنوان رفع بی حقوقی طبقه کارگر موضوع مبارزه کارگران است هم مربوط به حقوق شهروندی است و هم مربوط به وضعیت ویژه خود کارگران. آزادی در متشکل شدن و آزادی بیان از نوع حقوق همگانی است که طبقه نیز یا از آن محروم و یا همراه با همه جامعه از آن برخوردار می شود. از طرف دیگر حق اعتصاب ویژه طبقه کارگر است و او در مبارزه برای کسب این حق تنهاست. بنابر این تلقی نویسندگان پیش نویس در تامین همه این حقوق در قالب یک قانون کار قبل از هر چیز نادرستی درک آنان از حقوق شهروندی و بی حقوقی طبقه کارگر را به نمایش می گذارد.

دوم و مهم تر این که در یک نظام سرمایه داری حرف زدن از قانون کاری که علیه همان نظام باشد در غلطیدن به گزافه گویی است. هر قانون کاری بالاخره برای تنظیم مناسبات بین کارگر و کارفرما تدوین می شود و هر میزان از مفاد پیشرو در درون آن تغییری در این واقعیت به وجود نمی آورد که جوهر هر قانون کاری جلوگیری از به خطر افتادن نظام توسط کارگران است و حرف آخر را در آن سرمایه داران و دولت حامی آنان می زنند. از نقطه نظر کارگران سوسیالیست تدوین قانون کار هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد و نمی تواند به عنوان یک شعار مبارزاتی در دستور کار کارگران قرار گیرد. مطرح کردن خواست شرکت نمایندگان کارگران در تدوین چنین قانونی به معنای مشروعیت بخشیدن به چهارچوبی است که قرار است در مقابل عمل مستقل طبقاتی کارگران قرار گیرد. کارگران ممکن است در جهت رسیدن به مطالباتی معین برای تدوین قوانینی مشخص مبارزه کنند. اما این قوانین فقط قوانینی موردی می توانند باشند و تدوین و بویژه لغو آنان نیز از نظر کارگران مستقیماً به توازن قوا مربوط نمی شود. از این قبیل است قانون ممنوعیت کار کودکان که پیش نویس نیز به آن اشاره کرده است و یا قانونی مربوط به کاهش مداوم ساعت کار به تناسب پیشرفت تکنولوژیک و یا مشابه آن. چنین قوانینی در اصل محدودیتهایی هستند که مبارزه کارگران و مردم به سرمایه داری تحمیل می کنند. قانون کار اما از این نوع نیست. حتی بهترین قانون کار نیز قانونی است که طبقه کارگر باید برای از بین رفتنش مبارزه کند. قانون کار بنا بر سرشت خود قانونی برای تنظیم مناسبات بین کار و سرمایه و در نتیجه برآیند سازشی از دو طرف است. از نقطه نظر کارگران این سازش قرار است مانع تعرض و تعدی کارفرمایان شود، اما تعیین کننده تر و مهم تر این است که از نقطه نظر سرمایه دار این سازش باید تداوم نظام موجود را تضمین کند. آنچه کارگران به دست می آورند در بهترین حالت امتیازاتی هستند مقطعی. در مقابل این امتیازات اما کارگران ناچار می شوند موجودیت کارمزدی و نظام متکی بر آن را برای همیشه بپذیرند. کسی که فکر می کند در درون جامعه سرمایه داری موفق به تدوین قانون کاری علیه سرمایه خواهد شد، فقط به خیالبافی مشغول است. نظر نویسندگان پیش نویس در این مورد یادآور نظراتی است که در چپ سنتی ایران وجود داشت که برای رادیکال نشان دادن خود خواهان تدوین قانون کاری انقلابی بود.



از نقطه نظر کارگران سوسیالیست دستیابی به خواسته های کارگران در گرو توازن قوای بین طبقه کارگر و سرمایه داران است. تشکل های قدرتمند و اتحاد کارگران است که می تواند برای آنان شرایط بهتری را تنظیم کند. هرچه این توازن قوا به نفع طبقه تغییر یابد به همان نسبت نیز سطح این خواسته ها بالاتر رفته و از حد و حدود امروزی خود فراتر خواهند رفت. وجود قانون کاری که خود کارگران آن را امضا کرده باشند، به معنای توقف در مرزهایی است که همان قانون ترسیم می کند.

همه اینها به معنای بی قیدی به تغییرات در قوانین کار و یا به طور کلی در قوانین نیست. ممکن است در دوره ای مبارزه برای دفاع از یک قانون موجود یا بخشهایی از آن در دستور کار کارگران قرار بگیرد. علت این امر نه در دل بستگی کارگران به این قوانین، بلکه در این واقعیت است که چنین تغییراتی معمولاً نشانه ای از تعرض وسیع تری از بورژوازی هستند که از مجرای تغییر قوانین و یا تصویب قوانین جدید جریان می یابد. تصویب قانون خارج کردن کارگاههای زیر پنج نفر از شمول قوانین بیمه های اجتماعی از جمله این تعرضات بود. چنین مبارزاتی از طرف طبقه کارگر در واکنش به تعرض بورژوازی معنا پیدا می کنند و با "مبارزه برای تصویب قانون کار" بنیاداً تفاوت دارند.

تدوین کنندگان پیش نویس اما نه تنها تامین حقوق شهروندی و انسانی، بلکه همچنین مبارزه روزمره کارگران در زمینه های افزایش دستمزد و کاهش زمان کار را اساساً در چهارچوب مبارزه برای قانون کار مورد نظر خود تلقی می کنند و می نویسند "مبارزه برای خواستههایی چون افزایش دستمزد و کاهش زمان کار اساساً در چهارچوب مبارزه برای این قانون کار می گنجد، اما به طور مستقل نیز می تواند و باید دنبال شود." اول این که آنها متوجه نیستند که سرشت مبارزه برای دستمزد از مبارزه برای تصویب یک قانون متمایز است. مبارزه برای افزایش دستمزد مبارزه ای است روزمره و حد اقل هر سال یک بار، اگر نه بیشتر، در دستور کار کارگران قرار می گیرد. چنین چیزی را نمی توان در یک قانون گنجانید. قانون توافقنامه رسمی ای است که برای دوره ای طولانی به تصویب دولت می رسد. در حالی که نوسان دستمزد امری هر روزه است. هیچ تضمین قانونی ای نمی تواند جایگزین آن مبارزه روزمره شود. بنا بر این مبارزه برای افزایش دستمزد اساساً مبارزه ای جدا از مبارزه برای تصویب قوانین است و نه در چهارچوب مبارزه برای قانون کار. این مبارزه نه آنطور که پیش نویس می گوید "به طور مستقل نیز می تواند و باید دنبال شود"، بلکه اساساً مبارزه ای مستقل و دائمی است. مبارزه بر سر دستمزد روح مناسبات سرمایه داری است. در اینجا است که رابطه بین کار و سرمایه به عریان ترین شکل خود را طرح می کند. از نقطه نظر سرمایه جوهر همه جوانب مختلف رابطه بین کار و سرمایه، از ساعت کار گرفته تا شرایط ایمنی و بهداشتی محیط کار و غیره، در تحلیل نهایی به مساله تعیین دستمزد خلاصه می شود. درک تدوین کنندگان پیش نویس اما این را جزئی از مبارزه برای قانون کار تلقی می کند که در عین حال مستقل نیز می تواند دنبال شود. اهمیت مبارزه برای دستمزد نزد تدوین کنندگان پیش نویس درک نشده است و به همین خاطر نیز تشکل ضد سرمایه داری مورد نظر آنان که قرار بود از مبارزات روزمره شروع کند، ناگهان از مبارزه برای قانون کار قرار است شروع کند. تدوین کنندگان البته متوجه نقص قضیه هستند و به همین خاطر نیز استقلال مبارزه برای دستمزد را به طور ضمنی به رسمیت می شناسند. اما

این پاسخگوی بی جوابی آنان به موضوع نیست. ما پایین تر خواهیم دید که تشکل مورد نظر نویسندگان در رابطه با مبارزه روزمره اساساً بی وظیفه است.

ما در اینجا به موارد دیگری که ذیل شماره ۹ پیش نویس آمده اند نمی پردازیم. این اشاره را اما لازم میدانیم که در تمام این موارد اختلاط بین خواستهای مبارزاتی امروز و مفاد برنامه ای موج می زند. از این قبیل است "جدایی دین از دولت و کلیه ی دبستان ها و .. [ظاهراً باید آموزش و پرورش مد نظر نویسندگان بوده باشد]" که یک خواست فوری است و "تسلیح مردم و انحلال هر گونه نیروی نظامی" که باز هم یک بند برنامه ای و معطوف به پس از قدرت گیری کارگران است. چنین مواردی در پیش نویس زیاد است.

## ۱۰

"شرط لازم شرکت پیروزمند طبقه کارگر ایران در مبارزه ی دمکراتیک جاری وجود جنبش مستقل سرمایه ستیز طبقه ی کارگر است که در تشکل کارگری ضد سرمایه داری متجلی می شود. در غیاب این صف مستقل ضد سرمایه داری، هر گونه شرکت طبقه کارگر در مبارزه ی دمکراتیک جاری در نهایت به زیان کارگران و به سود نیروهای غیر کارگری تمام خواهد شد. در عین حال باید تاکید کرد که برای شرکت پیروزمند طبقه کارگر در مبارزه ی دمکراتیک جاری صرف وجود تشکل ضد سرمایه داری کافی نیست و مبارزه ی خود آگاهانه ی این صف مستقل و طرح بدیل اثباتی سیاسی- اقتصادی طبقه ی کارگر در مقابل سرمایه داری به حزب طبقه ی کارگر نیاز دارد که باید از دل همین جنبش ضد سرمایه داری و در جریان مبارزه با دیگر گرایش های سیاسی درون جنبش کارگری سر بر کشد و آن را به سوی سوسیالیسم هدایت کند." ما کل این قسمت را از پیش نویس نقل کردیم تا اغتشاش موجود در آن روشن تر باشد. نخست این که نویسندگان از مبارزه دمکراتیک حرف می زنند و نه از مبارزات دمکراتیک. بین این دو تفاوتی ماهوی می تواند موجود باشد. مبارزات دمکراتیک می توانند در بطن یک انقلاب سوسیالیستی هم در جریان باشند. نویسندگان اما در این چند جمله به دفعات از "مبارزه دمکراتیک جاری" سخن می گویند بدون آن که روشن کرده باشند منظورشان از این "مبارزه دمکراتیک جاری" چیست. دوم این که درک مغشوش نویسندگان از تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر در این چند عبارت آشکارا پدیدار می شود. از نظر آنان تشکل کارگری ضد سرمایه داری از یک سو همان صف مستقل ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و از سوی دیگر همین صف مستقل ضد سرمایه داری نیز هنوز به معنای "مبارزه ی خود آگاهانه" نیست. این یک تناقض آشکار است. اگر این تشکل مبارزه خود آگاهانه نیست، پس چگونه می تواند هم ضد سرمایه داری باشد و برای لغو کار مزدی مبارزه کند و هم صف مستقل کارگران باشد. همه اینها یعنی آگاهانه بودن این مبارزه و اگر قرار باشد تشکلی همه اینها را تامین کند آن تشکل تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر است و دیگر نیازی به حزب طبقه کارگر نیست. سوم این که نویسندگان از مبارزه دمکراتیک جاری و شرط شرکت پیروزمند طبقه کارگر در آن حرف می زنند اما هنگام طرح ضرورت حزب طبقه کارگر با یک چرخش قلم ناگهان حزب را "از دل همین جنبش ضد سرمایه داری" بیرون می کشند. جنبشی که آنها بدان پرداخته اند اما "مبارزه ی دمکراتیک جاری" است که تشکل ضد سرمایه داری مورد نظر آنان در آن شرکت کرده است و این جنبشی ضد سرمایه داری نیست. مگر این که نویسندگان همین جنبش را ضد سرمایه داری تلقی کنند. این البته با دیدگاهی که در ابتدای پیش نویس طرح شده است مبنی بر این که " علت

اصلی تمام ستم کشی ها و سیه روزی های طبقه کارگر نظام سرمایه داری است" خوانائی دارد. با چنین دیدگاهی می توان همین "مبارزه ی دمکراتیک جاری" را نیز ضد سرمایه داری خواند. نادرستی این دیدگاه را ما در بالا نشان داده ایم و اینجا نیز ارزیابی ما تائید می شود که چنین دیدگاهی هر گونه مبارزه بر علیه اجحافات و تبعیضات در جامعه سرمایه داری را خصلتا مبارزه ای ضد سرمایه تلقی خواهد نمود. و با لآخره نکته آخر این که حزب مورد نظر نویسندگان که قرار است از "دل همین جنبش ضد سرمایه داری" سر بر کشد نه در مصاف با گرایشات اصلی بورژوازی بلکه "در جریان مبارزه با دیگر گرایش های سیاسی درون جنبش کارگری" است که قرار است سر برکشد. این از ویژگیهای اصلی تفکر فرقه ای است که نه بر اساس اشتراکات خود با جنبشهای هم طبقه ای اش، بلکه بر اساس افتراقات و تفاوتهای خود به تبیین هویت خویش دست می زند. حزب طبقه کارگری که قرار باشد در جریان مبارزه با دیگر گرایشهای سیاسی درون جنبش کارگری سر برکشد، از همان آغاز نطفه های فرقه ای جدید را در خود دارد. حزب طبقه کارگر محصول مبارزه و انتقاد پیگیر به کلیت جامعه سرمایه داری است و به این اعتبار حزبی در مقابل احزاب دیگر کارگری نیست. این مبارزه کارگران سوسیالیست با دیگر گرایشات درون جنبش کارگری نیست که به تشکیل حزب طبقه کارگر می انجامد. رابطه جنبش سوسیالیستی کارگران با دیگر گرایشات درون جنبش کارگری رابطه ای متکی بر اتحاد و انتقاد است. تضاد بین این گرایشات از همان قانونی پیروی می کند که در درون جنبش کارگری و در رابطه بین بخشهای مختلف طبقه کارگر عمل می کند تضاد بین تشکل یابی سوسیالیستی یا حزبی کارگران و انواع دیگر تشکلهای کارگران بر متن وحدت پایه ای بین همه انواع تشکلهای کارگری جاری است. حزب طبقه کارگر در درجه اول محصول وقوف بر این وحدت پایه ای و در نتیجه همگرایی بخشهای هر چه وسیعتری از کارگران مبارز بر علیه سرمایه داری است. نقش کارگران سوسیالیست نیز پیش و بیش از هر چیز تقویت این همگرایی و تاکید بر این وحدت طبقاتی است. بدون چنین نقش ادغام کننده ای هیچ صحبتی از حزب طبقه کارگر نمی تواند در میان باشد. درک نویسندگان پیش نویس در این زمینه نیز از همان اشتباهی بر می خیزد که در رابطه با اتحادیه ها به طور کلی و سندیکالیسم به طور اخص نیز خود را نشان می دهد. نویسندگان پیش نویس کمر همت به مبارزه با دیگر گرایشات درون جنبش کارگری بسته اند. برای کارگران سوسیالیست اما مساله یافتن میدان عمل مشترک طبقاتی است. این جوهر اختلاف ما با درک نویسندگان پیش نویس را تشکیل می دهد. ما به بررسی خود در اینجا خاتمه می دهیم. از نظر ما طبقه کارگر ایران امروز بیش از هر زمان دیگری به تشکل های مستقل خود نیاز دارد. بیست و پنج سال حاکمیت سیاسی ارتجاع چنان زمینه مناسبی برای تعرض به کارگران در اختیار سرمایه قرار داد که امروز زندگی و حیات بخشهای وسیعی از طبقه با خطر نابودی روبروست. طبقه کارگر ایران از موقعیت طبقه ای جسور و پر توقع در انقلاب ۵۷ به موقعیتی بسیار ضعیف تنزل کرده است.

در عین حال همان عواملی که برای مدت بیش از دو دهه به زیان جنبش کارگری در سطح بین المللی و به زیان طبقه کارگر ایران عمل می کردند، اکنون مدتی است که زمینه را برای خیزش مجدد طبقه کارگر فراهم می کنند. نتایج خانمان برانداز آلترناتیوهای لیبرالیسم در اقصی نقاط دنیا افسانه بافی های پایان تاریخ و پیروزی نهایی اقتصاد بازار را امروز نزد توده هر چه وسیعتری از کارگران و زحمتکشان بی اعتبار کرده است. ضرورت مبارزه برای پیشگیری از این روند فلاکت بار هر روز توده وسیعتری را به میدان مبارزه بر علیه تعرض سرمایه می کشاند.

جنبش کارگری ایران نیز در سالهای اخیر متاثر از همین روند شاهد گسترش مبارزات کوچک و بزرگ کارگران بوده است. این مبارزات هنوز نتوانسته اند توازن قوای نامساعدی را که تعرض بیست و پنج ساله جبهه متحد ارتجاع و سرمایه به زیان طبقه کارگر ایجاد کرده است دگرگون کند. تعرض سرمایه در ایران همچنان ادامه دارد و آینده ای تیره تر را برای کارگران ترسیم می کند. اتحاد وسیع طبقه برای جلوگیری از تداوم این تعرض و تامین یک زندگی انسانی برای کل کارگران و خانواده های آنان امر فوری و خطیر لحظه کنونی است. این مبارزه ای است در درجه اول برای دستمزد متناسب با ارزش نیروی کار کارگران، برای تامین [معاش] ارتش بیکاران، برای بیمه های مناسب، برای مسکن و پوشاک و بهداشت و تحصیلات کافی. در این مبارزه فقط کارگران سوسیالیست نیستند که ذینفعند. این مبارزه همه کارگران حق طلب با هر مرام و مسلکی است که باید هر چه زودتر در تشکل های توده ای کارگران گرد هم آمده و پیشبرد متحدانه این مبارزه مشترک را در دستور کار خود قرار دهند. مستقل از این که این تشکلهای چه نامی به خود ببینند، مضمون مبارزه آنان بهبود سریع وضع زندگی کارگران در شرایط کنونی است.

تاریخ جنبش کارگری اما نشان می دهد که بدون یک افق سوسیالیستی، بدون احزابی که فراتر رفتن از نظام سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار دهند، مبارزه کارگران حتی برای حفظ دستاوردهایشان نیز با شکست روبرو خواهد شد. کارگر در نظام سرمایه داری ناچار از مبارزه ای دائمی و فرسایشی است، حتی اگر دارای قویترین اتحادیه ها باشد. حزب سوسیالیستی آن پاسخی است که کارگران سوسیالیست در مقابل جامعه معاصر باید قرار دهند و برای کارگر سوسیالیست امروز در ایران این یعنی وظیفه ای دو گانه. از یک سو مبارزه متحدانه، دست در دست همه فعالین راستین جنبش کارگری برای ایجاد اتحادیه ها و تشکل های توده ای کارگران و از سوی دیگر تلاش برای تقویت انجمنها و محافل سوسیالیستی کارگران و مهیا کردن زمینه های ایجاد حزب کارگران سوسیالیست آتی. به نظر ما نسل کارگران سوسیالیست فعال در جریان انقلاب ۵۷ هنوز در میان کارگران و به ویژه کارگران جوانتر، از اعتباری در خور توجه برخوردار است. این نسل می تواند در انتقال تجارب گذشته و در اتخاذ سیاستهایی مبتنی بر دور اندیشی و وسعت نظر نقشی جدی ایفا کند. جسارت نسل جوان کارگران در کنار تجربه با ارزش این فعالین با سابقه سلاحی نیرومند در دست طبقه کارگر در مصافهای بزرگ آینده است. این مبارزه را می توان و باید در هر دو جبهه، مبارزه روزمره برای بهبود سطح معیشت طبقه کارگر و مبارزه برای بنای جامعه سوسیالیستی آینده، به پیش برد. ما در فرصتهای آینده سعی خواهیم کرد که نظر خود را در این موارد تنظیم نموده و در میان فعالین سوسیالیست جنبش کارگری به بحث بگذاریم.